

تاریخ دریافت: ۱۳۹۲/۴/۱۳

فصل نامه علمی - پژوهشی مشرق موعود

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۲/۸/۱۲

سال هفتم، شماره ۲۷، پاییز ۱۳۹۲

استخلاف و مهدویت

حسین الهی نژاد*

چکیده

نوشتار پیش رو، با بیان مقدمه و مفهوم‌شناسی واژگان کلیدی همچون سنت، استخلاف و مهدویت آغاز می‌شود. بیان شاخصه‌های سنت الهی مانند قطعیت، ابدیت و تخلف‌ناپذیری، بخش بعدی نوشتار را به خود اختصاص داده است. تقسیم‌بندی سنت‌های الهی به مطلق و مقید، اصلی و فرعی، و فردی و اجتماعی، بخش سوم بحث را تشکیل می‌دهد. در بخش چهارم به تبیین استخلاف و کیفیت رابطه آن با مهدویت پرداخته شده است و در ادامه به دلایل توجیهی ارتباط استخلاف با مهدویت - که مهم‌ترین بحث این تحقیق است - توجه شده و مستندات این ارتباط از سه منظر آیات، روایات و عقل توجیه می‌شود؛ یعنی در بیان دلایل توجیهی ارتباط استخلاف با مهدویت، علاوه بر آیات و روایات پرشماری که در منابع دینی آمده، عقل و دلایل عقلی نیز به این مسئله ورود پیدا کرده و از منظر حکمت الهی به اثبات استخلاف و رابطه آن با مهدویت پرداخته است.

واژگان کلیدی

سنت الهی، شاخصه‌های سنت الهی، سنت مشروط، سنت مطلق، سنت فردی، سنت اجتماعی، سنت اصلی، سنت تبعی، استخلاف، استخلاف عام، استخلاف خاص، شرایط استخلاف، مهدویت، غیبت، فلسفه غیبت، ظهور، حکمت الهی، هدفمندی جهان.

* استادیار و عضو هیئت علمی پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی قم. (alahik@isca.ac.ir)

سنت‌های الهی، ضوابط و قواعد جاری بر جهان هستند که زمینه‌ساز و بسترساز حرکت‌های اجتماعی و جنبش‌ها، صعود و سقوط تمدن‌ها و خیزش‌ها به شمار می‌روند و از لحاظ گستردگی و دامنه، دارای کلیت و عمومیت بوده و عرصه فعالیت میدانی آن‌ها همه پدیده‌ها و رخدادهایی که به گونه‌ای با انسان و افعال او مرتبط می‌شود را فرا می‌گیرد. کلیت و عمومیت سنت‌های الهی به معنای گستردگی و جهان‌شمولی است که افزون بر سر بیان آن در سه مقطع زمانی گذشته، حال و آینده، همه انتظامات و ضوابط این جهانی و آن جهانی، همه ضوابط بشری و غیربشری و نیز همه امور فردی و اجتماعی انسان را دربر می‌گیرد. شاخصه دوام و ابدیت، به معنای ضروری و جاودانه بودن سنت‌های الهی در حیطه عمل و اجرا و نیز میرا بودن آن از تغییر و تحویل است. سنت‌های الهی از نظر ماهیت، کارکرد و رویکرد به گونه‌های مختلفی نظیر سنت مطلق و مقید، سنت اصلی و تبعی، سنت فردی و اجتماعی و... تقسیم می‌شود. از جمله سنت‌های فراگیر الهی که در میان همه جوامع بشری جاری و ساری است و آنان با همه اختلاف نژادی، جغرافیایی، دینی و مذهبی بدان اعتقادی یکسان دارند، اندیشه منجی‌گرایی است که در اسلام در قالب اندیشه مهدویت خودنمایی می‌کند.

اندیشه مهدویت از جمله سنت‌های قطعی و تخلف‌ناپذیر اسلام است و از نظر ماهیت، جزو سنت‌های «مقید»، از نظر رویکرد جزو سنت‌های «تبعی» و از لحاظ کارکرد، جزو سنت‌های «اجتماعی» به شمار می‌آید؛ زیرا اولاً تحقق اندیشه مهدویت و بروز و ظهور آن، متکی به رفتار و کردار بشر بوده و اراده و اختیار بشر در فعلیت بخشی به آن، نقشی مؤثر دارد. به عبارت دیگر، تحقق مهدویت به عنوان سنتی الهی، همیشه مقید و مشروط به رفتار و عملکرد مردم است؛ چنان‌که سید محمدباقر صدر در این باره می‌گوید:

سنت‌های اجتماعی و تاریخی خدا از زیر دست انسان‌ها جاری می‌شود. (صدر، ۱۴۲۱: ۷۶)

پس با این توجیه می‌توان گفت که سنت مهدویت یک سنت مقید و مشروط است. ثانیاً، از آن‌جا که ضرورت اندیشه مهدویت در پرتو ضرورت سنت «استخلاف» دست‌یافتنی است و سنت استخلاف به عنوان مبانی و پایه‌گذار اندیشه مهدویت تلقی شده و مهدویت به تبع آن‌ها به منصفه ظهور می‌رسد، اندیشه مهدویت تابع و فرع آن است؛ از این‌رو می‌توان سنت مهدویت را سنت تبعی خطاب کرد.

ثالثاً، چون نقش و کارکرد اندیشه مهدویت و آموزه‌های آن مانند غیبت، ظهور، حکومت

جهانی و... بیشتر به اجتماع بشری مربوط است و غالباً با نگرش اجتماعی توجیه و تفسیر می‌شود، پس اندیشه مهدویت با این نگاه یک سنت اجتماعی است. پس از بیان مطالب فوق، به چند پرسش طرح می‌کنیم که لازم است در فرایند تحقیق به تفصیل آن‌ها بپردازیم:

۱. سنت چیست و چه شاخصه‌هایی دارد؟
۲. گونه‌های سنت چیست و نقش آن‌ها در نظامات جهان چگونه است؟
۳. سنت مهدویت سنت اصلی است یا تبعی؟
۴. سنت‌های اصلی که نقش مبانی و پایه‌گذاری مهدویت را ایفا می‌کنند چه تعدادند؟
۵. سنت استخلاف چیست و چه نقشی در توجیه سنت مهدویت دارد؟

۱. مفهوم‌شناسی سنت، استخلاف و مهدویت

مفاهیم بنیادین و اساسی این تحقیق - که به تبیین و توضیح نیاز دارد - از این قرارند:

الف) سنّت

جمع آن سنن، از ماده «سَنَ» به معنای جریان آسان و مستمر یک شیء (مصطفوی، ۱۳۷۴: ج ۵، ۲۳۷) و به معنای راه مستقیم (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲: ج ۱، ۴۲۹) یا راه و روش (ابن‌اثیر، ۱۴۱۸: ج ۲، ۴۰۹) و یا به معنای راه مستقیم و پسندیده است (ابن‌منظور، ۱۴۱۳: ج ۱۳، ۲۲۶). همچنین به طریقه، قانون، آیین، رسم، سیره و طبیعت نیز معنا می‌شود (صفی‌پور، ۱۳۸۸: ج ۱، ۵۹۱) و به معنای راه پرتردد و راهی است که بر اثر رفت و آمد مستمر در میان ناحیه‌ای پدید می‌آید.

ابن فارس معتقد است که در کاربرد لغوی این ماده در اشکال گوناگون، دو عنصر دوام عمل و انجام دادن بدون مشقت آن نهفته است (ابن فارس، ۱۴۰۴: ماده «سنن»). بنابراین چه گذشت می‌توان گفت در معنای سنت جریان با سهولت و مداوم‌کاری لحاظ شده و شاید به همین سبب است که یکی از معانی سنت، طبیعت بیان شده است (زبیدی، ۱۴۲۸: ماده «سنن»); زیرا معمولاً کاری که مقتضای طبیعت باشد با سهولت، تکرار می‌شود و جریان می‌یابد. همچنین در مقابل سنت، بدعت به کار رفته و منظور از سنت در این مورد، هر حکمی است که بر اساس اصول شریعت و قواعد دین مبین اسلام آمده است. در علم اصول، به آن چه که از پیامبر ﷺ صادر شده است، چه به صورت قول باشد یا فعل یا تقریر، سنّت گفته می‌شود (طوسی، ۱۳۶۱: ج ۳، ۴۹). در فقه به معنای مستحب و مندوب است و در علم کلام، به معنای

هر حکمی است که از اصول و مبانی شریعت مأخوذ است، به خلاف بدعت که با اصول شریعت سازگاری ندارد. در تفسیر، به معنای روش معمول و رایج آمده است. به اذعان و تصریح مفسران، هر کاری تا صورت متداول و معمول به خود نگیرد نمی تواند سنت باشد (طوسی، بی تا: ج ۸، ۳۶۲). از اینرو علامه طباطبایی در تعریف آن می گوید:

سنت همان طریقه و روش معمول است که به اقتضای طبیعت خویش غالباً یا به طور دائم، جریان دارد. (طباطبایی، ۱۴۱۷: ج ۱۶، ۳۴۰)

در تعبیر فیلسوفان، سنت به معنای حقایق یا اصولی است که دارای منشأ الهی بوده و از طریق شخصیت های مختلف، معروف به رسولان و پیامبران یا دیگر عوامل انتقال، برای ابنای بشر و در واقع، برای یک بخش کامل کیهان آشکار شده و نقاب از چهره آن ها برگرفته شده است (نصر، ۱۳۸۰: ۱۵۵). در جامعه شناسی مدرن، سنت معادل مجموعه ای از آداب، رسوم، عادات و ظواهر مربوط به گذشته - که عمرش به سرآمده - پنداشته می شود. از منظری که جامعه شناسی مدرن از آن می نگیرد، سنت ها ظواهر منسوخ و عاری از عقلانیت است؛ زیرا عقل و عقلانیت را در ستیز با سنت می پندارند. از همین رو، دوران مدرن را دوران عقلانیت و انسان مدرن را انسانی می داند که آداب و رفتارش عقلانی است.

واژه سنت معمولاً به چیزی اضافه می گردد و با اضافه به مضاف الیه، مفهومش کامل گشته و به اقسامی نظیر سنت الهی و سنت معصومین علیهم السلام تقسیم می شود (مصباح یزدی، ۱۳۶۸: ۴۲۵)؛ زیرا یک بار کلمه سنت به واژه «الله» اضافه می گردد و در قالب کلمه ترکیبی به نام سنت الله و سنت الهی ظاهر می شود که خود به دو شکل وعده و وعید خودنمایی می کند (طریحی، ۱۳۷۵: ج ۶، ۲۶۹)؛ چرا که اگر ضوابط و سنت الهی به هلاکت گروهی منجر شود، وعید نام دارد و اگر به تعالی و رشد انسان منتهی شود وعده نامیده می شود. مثلاً قرآن می فرماید:

﴿وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَىٰ آمَنُوا وَاتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِّنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ وَلَٰكِن كَذَّبُوا فَأَخَذْنَاهُم بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ﴾؛ (اعراف: ۹۶)

و اگر مردم شهرها ایمان آورده و به تقوا گراییده بودند، قطعاً برکاتی از آسمان و زمین برایشان می گشودیم، ولی تکذیب کردند، پس به [کیفر] دستاوردها [گریبان] آنان را گرفتیم.

در این آیه، رویه و سنت الهی بر این قرار گرفته است که تقوا عامل برکت (وعده) و تکذیب

عامل کیفی (وعید) باشد. بار دیگر، واژه سنت به رسول الله اضافه می‌گردد و به شکل واژه ترکیبی به نام سنت رسول الله نمایان می‌شود. البته با نگرش شیعه بیشتر در قالب سنت معصومین علیهم‌السلام مطرح است که علاوه بر رسول گرامی اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم روش و سیره دیگر معصومین علیهم‌السلام را نیز دربر می‌گیرد. نکته درخور توجه این‌که اگر در شریعت اسلامی، سنت بدون مضاف‌الیه استعمال شود - یعنی به صورت مطلق ذکر گردد - بر سنت رسول گرامی اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و حضرات معصومین علیهم‌السلام حمل می‌شود.

سنت الهی یعنی ضوابطی که در افعال الهی وجود دارد (قلعجی، ۱۴۰۸: ۲۵۰) یا روش‌هایی که خدای متعال، امور عالم و آدم را بر پایه آن‌ها تدبیر و اداره می‌کند (مصباح یزدی، ۱۳۶۸: ۴۲۵). مجرای تحقق اراده الهی در جهان، قانون‌های ثابت برقرار در تمام هستی است. این قانون‌ها در واقع روابط بین علت‌ها و معلول‌هاست و در اصطلاح فلسفه، آن‌چه به نام «نظام جهان» و «قانون اسباب» نامیده می‌شود (مطهری، ۱۳۶۹: ج ۱، ۱۳۵)، در زبان دین، سنت الهی گویند.

در قرآن کریم، هم به تعبیری مانند «سُنَّةَ اللَّهِ»، «سُنَّتِنَا» و «سُنَّتِ» و هم به عباراتی همچون «سُنَّتِ الْأَوَّلِينَ»، «سُنَّةَ مَنْ قَدْ أَرْسَلْنَا قَبْلَكَ مِنْ رُسُلِنَا» و «سُنَّتِ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ» برمی‌خوریم. این امر نباید موجب اشتباه و توهم شود که دو نوع سنت وجود دارد؛ یکی سنت خدای متعال و یکی سنت دیگران! بلکه یک بار، سنت ناظر به فاعل (خداوند) و بار دیگر ناظر به قابل (انسان‌ها) است.

سنت معصومین علیهم‌السلام قول، راه و روش فعلی و تقریری پیامبر گرامی اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم به صورت اصلی یا نیابتی (طریحی، ۱۳۷۵: ج ۶، ۲۶۹) و قول یا راه و روش فعلی و تقریری حضرات معصومین علیهم‌السلام را سنت معصومین علیهم‌السلام می‌گویند. به تعبیر دیگر، سنت به معنای چیزی است که پیامبر گرامی اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم بدان امر و نهی قولی یا فعلی کرده باشد و در قرآن کریم، آیاتی پیرامون آن نداشته باشیم؛ از این رو در بیان ادله، همیشه قرآن در کنار سنت تعریف می‌شود (ابن‌اثیر، ۱۴۱۸: ج ۲، ۴۰۹).

منظور از سنت در این نوشتار - که به تبیین و تحقیق آن خواهیم پرداخت - سنت الهی است که به معنای شیوه و روشی است که خداوند، امور عالم را بر اساس آن تدبیر و اداره می‌کند؛ یعنی خداوند اراده و مشیت خویش را همیشه به صورت «سنت» - یعنی به صورت قانون و اصل کلی - در جهان جاری و ساری می‌نماید (مطهری، ۱۳۶۹: ج ۲، ۸۸).

ب) استخلاف

استخلاف از ماده «خلف» به معنای جانشین و جمع آن خلائف و خلفاء است (ابن منظور، ۱۴۱۳: ج ۹، ۸۳). خلف به فتح لام به معنای جانشینی خوب، و به سکون لام به معنای جانشینی بد به کار می‌رود (قرشی، ۱۳۷۱: ج ۲، ۲۸۴). خلیفه به معنای نایب و جانشین است، چنان‌که درباره حضرت موسی علیه السلام می‌خوانیم:

﴿قَالَ مُوسَى لِأَخِيهِ هَارُونَ اخْلُفْنِي فِي قَوْمِي﴾. (اعراف: ۱۴۲)

خلافت به معنای نیابت از غیر است بر اثر غیبت منوب‌عنه، یا به سبب مرگ او، یا به دلیل عجز ایشان و یا به جهت شرافت نایب (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲: ج ۱، ۲۹۴) و از این قبیل است که خداوند اولیای خویش را در زمین خلیفه کرده است:

﴿وَهُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمْ خَلَائِفَ فِي الْأَرْضِ﴾. (انعام: ۱۶۵)

استخلاف به معنای جانشین گذاشتن بوده و در آن طلب لحاظ شده است (قرشی، ۱۳۷۱: ج ۲، ۲۸۷): ﴿إِنْ يَشَأْ يُذْهِبْكُمْ وَيَسْتَخْلِفْ مِنْ بَعْدِكُمْ﴾ (انعام: ۱۳۳).

استخلاف در قرآن دو کاربرد دارد: کاربرد عام و کاربرد خاص. استخلاف در کاربرد عام به معنای خلیفه و جانشینی انسان از سوی خداوند بر روی زمین است که شامل حال همه انسان‌ها - اعم از مسلمان و غیرمسلمان - می‌شود. در کاربرد خاص نیز به معنای جانشینی انسان‌های صالح بر روی زمین است که در فرجام تاریخ بشر با رسیدن روز موعود و ظهور حضرت مهدی علیه السلام به وقوع می‌پیوندد (قمی، ۱۳۶۷: ج ۱، ۱۵).

تفاوت دو نوع استخلاف در این است که استخلاف عام، عمومیت دارد و شامل حال همه انسان‌ها می‌شود، ولی استخلاف خاص، خصوصیت داشته و تنها شامل حال انسان‌های مؤمن و صالح می‌گردد.

مقصود از استخلاف در این نوشتار، همان نوع دوم - یعنی استخلاف خاص - است؛ چنان‌که قرآن در این باره می‌فرماید:

﴿وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ﴾: (نور: ۵۵)

خدا به کسانی از شما که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده‌اند، وعده داده است که حتماً آنان را در این سرزمین جانشین [خود] قرار دهد، همان‌گونه که پیشینیان آنان را جانشین [خود] قرار داد.

از امام سجاد علیه السلام در تفسیر این آیه نقل شده است:

هُم وَاللَّهِ شِيعَتُنَا أَهْلَ الْبَيْتِ يَفْعَلُ اللَّهُ ذَلِكَ بِهِمْ عَلَى يَدِي رَجُلٍ مَنَا وَهُوَ مَهْدِيٌّ هَذِهِ الْأُمَّةُ. (عروسی خویزی، ۱۴۱۵: ج ۳، ۶۲۰)

ج) مهدویت

واژه مهدویت واژه‌ای نو بنیاد به شمار می‌رود و از وضع آن دیری نگذشته و به دو صورت قابل توجیه است: نخست به صورت مصدر جعلی که بر پایه واژه «مهدی» بنا شده است، همچون جاهلیت، عالمیت، ایرانیت و... چنان‌که در قرآن نیز مصدر جعلی در قالب جاهلیت به کار رفته است:

﴿أَفَحُكْمَ الْجَاهِلِيَّةِ يَنْعُونَ وَمَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ حُكْمًا لِقَوْمٍ يُوقِنُونَ﴾؛ (مائده: ۵۰)

آیا خواستار حکم جاهلیتند؟ و برای مردمی که یقین دارند، داوری چه کسی از خدا بهتر است؟

دوم، این‌که واژه مهدویت از «یاء» نسبت و «تاء» تأنیث تشکیل شده که وصف برای موصوف محذوف است؛ مثل اندیشه مهدویت، عقیده مهدویت، ایده مهدویت و... که در این‌جا واژگان اندیشه، عقیده و ایده موصوف‌های محذوف هستند. اما در اصطلاح اسلامی، مهدویت به معنای خوش‌فرجامی بشر در پایان تاریخ و ظهور امام مهدی علیه السلام به عنوان منجی بشریت تلقی می‌گردد.

۲. شاخصه‌های سنت الهی

الف) تغییر ناپذیر و تخلف ناپذیر

یکم. همسانی سنت الهی با قانون علت و معلول

سنت‌های الهی در حیطه قانون علت و معلول توجیه می‌شوند (جوادی آملی، ۱۳۸۸ ب: ۱۶۳). این همان راز تبدیل و تحویل ناپذیری سنت‌های الهی است؛ زیرا قانون علت و معلول یک قانون عقلی است و قانون عقلی نیز همیشه بر محور همه یا هیچ دور می‌زند؛ یعنی جامع افراد و مانع اغیار بوده و از کوچک‌ترین مورد نقضی اجتناب می‌کند. از این‌رو هر چیزی که بر این قانون تکیه داشته و بر اساس آن توجیه شود، مزین به همین شاخصه بوده و از تبدیل و تحویل‌پذیری مبرا است. بنابراین وقتی سنت الهی در چارچوب علت و معلول توجیه پذیر شد، ضرورتاً مزین به وصف تبدیل ناپذیری و تحویل ناپذیری می‌شود. به بیان دیگر، در جهان

خارج، چیزی مستقل به نام سنت‌های الهی وجود ندارد، بلکه سنت‌های الهی همان علل و معالیمی هستند که در سلسله مراتب وجود جای دارند (مطهری، ۱۳۶۹: ج ۱، ۱۳۸). یعنی بر اساس قانون علت و معلول و مراتب وجود، هر کدام از موجودات در جهان هستی دارای جایگاه و مراتب خاصی بوده و با همین جایگاه و مراتب در موجودات دیگر تأثیرگذارند که این همان سنت الهی است. پس از آن جایی که قانون علت و معلول و مراتب هستی بر جایگاه موجودات در عالم هستی دلالت می‌کنند و هر آن چیزی که منشأ اثر واقعی و خارجی داشته باشد، رنگ واقعی به خود می‌گیرد و نیز هر آن چیزی که رنگ واقعی به خود گرفته از هر گونه تبدیل و تغییری مبرا است. پس سنت‌های الهی که در قالب علت و معلول خودنمایی می‌کنند، از هر گونه تبدیل و تغییر به دورند.

دوم. تخلف ناپذیری سنت الهی از دریچه برهان

۱. سنت الهی در قالب مقوله علت و معلول توجیه می‌شود.
۲. علت و معلول به عنوان مقولات ثانی فلسفی، جزو مقولات عقلی به شمار می‌آیند.
۳. مقولات عقلی نسبت به گستره خود تخلف ناپذیر بوده و همیشه جامع افراد و مانع اغیار هستند.

نتیجه: سنت الهی در راستای علت و معلول که قانون عقلی است، از تخلف و تغییر مبرا است؛ چنان که قرآن در این باره می‌فرماید:

﴿سُنَّةَ اللَّهِ فِي الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلُ وَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّةِ اللَّهِ تَبْدِيلًا﴾ (احزاب: ۶۲)

درباره کسانی که پیش تر بوده‌اند [همین] سنت خدا [جاری بوده] است و در سنت خدا هرگز تغییری نخواهی یافت.

﴿فَهَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا سُنَّتَ الْأَوَّلِينَ فَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّةِ اللَّهِ تَبْدِيلًا وَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّةِ اللَّهِ تَحْوِيلًا﴾ (فاطر: ۴۳)

پس آیا جز سنت [و سرنوشت] شوم [پیشینیان را انتظار می‌برند؟ و هرگز برای سنت خدا تبدیلی نمی‌یابی و هرگز برای سنت خدا دگرگونی نخواهی یافت.

از آیات فوق، دو نکته مهم برداشت می‌شود: اول این که سنت الهی در امت‌های گذشته نیز مطرح بوده و این دیرینگی آن را می‌رساند؛ دوم این که به روشنی به تخلف ناپذیری و تغییر ناپذیری سنت الهی تصریح شده و این قطعیت و تخلف ناپذیری سنت الهی را به منصفه ظهور می‌رساند.

﴿وَلِكُلِّ أُمَّةٍ أَجَلٌ فَإِذَا جَاءَ أَجْلُهُمْ لَا يَسْتَأْخِرُونَ سَاعَةً وَلَا يَسْتَقْدِمُونَ﴾ (اعراف: ۳۴)

و برای هر امتی اجلی است؛ پس چون اجلشان فرا رسد، نه [می‌توانند] ساعتی آن را پس اندازند و نه پیش.

ب) عمومیت و فراگیری

از جمله شاخصه‌های مهم سنت الهی، کلیت و عمومیت است و این کلیت و عمومیت با دو رویکرد توجیه می‌شود:

یکم. در رویکرد اول، عمومیت و فراگیری سنت الهی از دو جهت «طولی - عمودی» و «عرضی - افقی» قابل پی‌گیری است. عمومیت سنت الهی در جهت طولی و عمودی به معنای جاری و ساری بودن آن در طول تاریخ در میان همه امت‌های گذشته و آینده از ابتدای آفرینش انسان تا فرجام تاریخ بشریت است (جوادی آملی، ۱۳۸۸ الف: ج ۱۰، ۴۸۳).

﴿سُنَّةَ اللَّهِ الَّتِي قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلُ وَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّةِ اللَّهِ تَبْدِيلًا﴾؛ (فتح: ۲۳)

درباره کسانی که پیش‌تر بوده‌اند، [همین] سنت خدا [جاری بوده] است و درست خدا هرگز تغییری نخواهی یافت.

﴿مَا كَانَ عَلَى النَّبِيِّ مِنْ حَرَجٍ فِيمَا فَرَضَ اللَّهُ لَهُ سُنَّةَ اللَّهِ فِي الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلُ﴾؛ (احزاب: ۳۸)

بر پیامبر در آن چه خدا برای او فرض گردانیده گناهی نیست. [این] سنت خداست که از دیرباز در میان گذشتگان [معمول] بوده است.

و اما عمومیت سنت الهی در جهت عرضی و افقی به معنای شمول و فراگیری آن در همه مؤلفه‌های امور فردی و اجتماعی همچون سیاسی، فرهنگی، اقتصادی، نظامی، دینی و... است (جوادی آملی، ۱۳۸۸ الف: ج ۱۵، ۵۸۶). پس سنت الهی در صحنه اجرا و عمل نه تنها تک‌بعدی نیست، بلکه شمولیت آن امور فردی با همه ابعاد و زوایایش و امور اجتماعی با همه ابعاد و اضلاعش را درمی‌نوردد. پس به طور کلی سنت الهی به صورت فراگیر در همه امور زندگی بشر ساری و جاری بوده و گستره و قلمروی آن همه زوایای فردی و اجتماعی و جزئی و کلی حیات بشر را دربر می‌گیرد.

دوم. عمومیت سنت الهی در این رویکرد به دو قسم سنت الهی در تکوین و سنت الهی در تشریع تقسیم می‌شود. سنت الهی در تکوین مربوط به وجود و جهان عینی است؛ یعنی خداوند برای اداره جهان بر اساس نظام احسن، قوانینی را وضع کرده که به نحوی ارتباط جهان با رخدادهای آن را پوشش می‌دهند. استاد جوادی آملی در این باره می‌گوید:

آیاتی که در آن‌ها از سنت الهی سخن به میان آمده است، مانند: ﴿فَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّةِ اللَّهِ

تَبْدِيلًا وَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّتِ اللَّهِ تَحْوِيلًا﴾ (فاطر: ۴۳) امور تکوینی مراد است. (جوادی آملی، ۱۳۸۹ الف: ج ۶، ۱۹۷)

و اما سنت الهی در تشریح مربوط به شریعت، و اطاعت و عصیان انسان‌ها نسبت به آن است؛ چنان‌که خداوند در قرآن می‌فرماید:

﴿لَئِنْ شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ وَلَئِنْ كَفَرْتُمْ إِنَّ عَذَابِي لَشَدِيدٌ﴾. (ابراهیم: ۷)

در این آیه به دو سنت الهی نسبت به شاکران و کافران اشاره شده است. از جمله تفاوت‌های اساسی میان سنت تکوینی با سنت تشریحی، اختیاری و غیر اختیاری بودن آن‌هاست؛ یعنی سنت تکوینی، سنت غیر اختیاری و مطلق است که مسبوق به افعال و رفتار انسان‌ها نیست و اراده و اختیار انسان‌ها در ایجاد و سلب آن بی‌تأثیر بوده و جایگاه آن از لحاظ رتبه وجودی پیش از افعال و رفتار انسان‌هاست؛ ولی سنت تشریحی، سنت مقید و اختیاری بوده و مسبوق به افعال و رفتار بشر است؛ یعنی اراده و اختیار بشر در ایجاد و سلب آن نقش دارد. مثلاً در آیه فوق - که شکرگزاری عامل ازدیاد نعمت، و کفرورزی عامل عذاب الهی تلقی شده - جزو سنت‌های تشریحی به شمار آمده و افعال انسان‌ها در نفی و ایجاد آن‌ها نقش دارد. اما بشر در سنت تکوینی، هیچ‌گونه نقش و اختیاری ندارد؛ مثل سنت تبشیر و انذار: ﴿وَإِنْ مِنْ أُمَّةٍ إِلَّا خَلَا فِيهَا نَذِيرٌ﴾ (فاطر: ۲۴) که سنتی تکوینی است و سنت الهی بر این قرار گرفته که در میان هر امتی پیامبران به عنوان منذر و مبشر مبعوث شوند. همچنین مثل هدایت عمومی بشر و مانند آزمایش و امتحان بشر و... که جزو سنت‌های تکوینی الهی هستند.

بنابراین هنگامی که گفته می‌شود سنن الهی کلیت و عمومیت دارد، یعنی دایره قلمرو و نفوذ آن‌ها وسیع و پرحاشیه بوده که علاوه بر زندگی گذشته، حال و آینده بشر، به ابعاد فردی و اجتماعی او نیز سرایت کرده است. در بعد اجتماعی نیز مقولاتی چون سیاسی، اقتصادی، نظامی، فرهنگی و... را درنوردیده و درامورات تشریحی و تکوینی بشر و جهان نیز نفوذ کرده است. پس شعاع سنن الهی در یک افق فراگیر و همه‌جانبه، همه ابعاد زندگی مادی و معنوی، فردی و اجتماعی، تکوینی و تشریحی گذشته و آینده بشر را دربر می‌گیرد.

۳. استخلاف، سنت مشروط الهی

سنت الهی بر اساس تنوع در متعلق، مکان و گستره به گونه‌های مختلف تقسیم می‌شود. مثلاً از نظر متعلق و مضاف‌الیه، یک بار اضافه به فاعل (خدا) می‌شود، مانند «سُنَّةَ اللَّهِ» و «سُنَّتِنَا»؛ و بار دیگر به قابل (انسان) اضافه می‌شود، نظیر «سُنَّتِ الْأَوَّلِينَ» و «سُنَنَ الدِّينِ

مِنْ قَبْلِكُمْ».

از لحاظ مکان نیز به دو قسم سنت‌های اخروی و سنت‌های دنیوی تقسیم می‌شود. سنت‌های اخروی مثل زندگی جاودانه و ابدی انسان‌ها در آن جهان، بهشت و جهنم، کیفر و پاداش اخروی و... و سنت‌های دنیوی، سنت‌های این جهانی بوده و الزامات و بایسته‌های این دنیا را پوشش می‌دهند و همین سنت‌های دنیوی باز از لحاظ گستره به دو قسم فردی و اجتماعی تقسیم می‌شوند؛ یعنی سنت‌هایی که به رفتار و اعمال فردی انسان اختصاص دارد و سنت‌هایی که مخصوص رفتار و اعمال اجتماعی انسان است.

باز در تقسیمی دیگر، سنت‌های دنیوی اعم از فردی و اجتماعی به دو قسم سنت‌های مطلق و عام، و مقید و مشروط تقسیم می‌شود. سنت مطلق، سنتی است که مفهوم و مورد آن عمومی و ابتدایی بوده و خارج از اختیار انسان است و معلول رفتار و افعال انسان نیست؛ یعنی انسان در ایجاد و سلب آن هیچ‌گونه نقشی ندارد و نیز در همه شرایط بدون این که مانعی جلوی آن را بگیرد تحقق پیدا می‌کند؛ مانند سنت هدایت، سنت آزمایش، سنت تشریح و... یعنی چه انسان بخواهد و چه نخواهد و چه اراده کند و چه اراده نکند و چه غنیمت بشمارد و چه غنیمت نشمارد، در هر صورت ناگزیر در معرض هدایت الهی و آزمایش الهی قرار می‌گیرد و از ارسال انبیا علیهم‌السلام و دین الهی بهره‌مند می‌گردد (مصباح یزدی، ۱۳۶۸: ۴۲۷).

پس از آن که انبیای الهی پیام و دعوت خدای متعال را به گوش انسان‌ها رساندند و تا آن جا که مقدورشان بود، در هدایت آنان کوشیدند و نیز زمینه و وسایل آدمیان فراهم و مهیا شد که مردم به اختیار خود راه حق و خیر، و باطل و شر را در پیش گیرند، این موضع‌گیری‌های خوب و بد مردم نسبت به تعالیم و احکام الهی سبب شکل‌گیری یک سری سنت‌های دیگر می‌شود که معلول نگرش و رفتار مردم و نتیجه و بازتاب عملکرد آن‌هاست. آن‌ها را سنت‌های مقید و مشروط می‌نامند؛ زیرا مقید به افعال و مشروط به رفتار انسان‌هاست (صدر، بی‌تا: درس ۱۴، ۲۸۱).

قرآن کریم در این باره می‌فرماید:

﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يَغَيِّرُ مَا بَقِيَهُ حَتَّىٰ يَغْيُرُوا مَا بَأَنفُسِهِمْ﴾ (رعد: ۱۱)

در حقیقت، خدا حال قومی را تغییر نمی‌دهد تا آنان حال خود را تغییر دهند.

گرچه اصل این آیه شریفه، به سنت مطلق اشاره دارد - یعنی سنت «تغییر سرنوشت به دست بشر» سنتی است که خدا به صورت مطلق، عمومی و ابتدایی در نظر گرفته و در اصل این

سنت نه تنها در رفتار و کردار بشر هیچ گونه دخالتی ندارد، بلکه در تغییر و تبدیل آن نیز نمی تواند تأثیری داشته باشد. اما مفاد این آیه که بشر را مالک سرنوشت خود دانسته و به نحوی سنت های الهی را با این معیار توجیه می نماید، دقیقاً همان معنایی است که از مفاد سنت مقید برمی خیزد. در واقع خداوند در این آیه فرمولی کلی ارائه می دهد تا بر اساس آن سنت های مقید توجیه شوند. پس به طور کلی دو پیام از این آیه قابل برداشت است: پیام اول - که از اصل آیه استنباط می شود - ناظر به سنت مطلق است، و پیام دوم - که از مفاد آیه برداشت می شود - ناظر به سنت مقید است. باز خداوند در این باره می فرماید:

﴿ظَهَرَ الْفَسَادُ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ بِمَا كَسَبَتْ أَيْدِي النَّاسِ﴾ (روم: ۴۱)

به سبب آن چه دست های مردم فراهم آورده، فساد در خشکی و دریا نمودار شده است.

سنت های مقید و مشروط دارای شاخصه های ذیل است:

۱. معلول رفتار و اعمال بشر است؛

۲. منافی با اختیار انسان نیست؛

۳. در شرایط خاص تحقق پیدا می کند.

پس سنت های مشروط و مقید الهی، یک سلسله قضایای شرطی هستند که در صورت وجود علت و سبب - که از جانب بشر ایجاد می شود - تحقق پیدا می کنند. برخی از این سنت ها عبارتند از:

سنت امداد: خداوند همه کسانی را که طالب دنیا و کمالات مادی و دنیوی باشند و نیز کسانی که آخرت و کمالات معنوی و اخروی بخواهند، یاری می کند.

﴿مَنْ كَانَ يُرِيدُ حَرْثَ الْآخِرَةِ نَزِدْ لَهُ فِي حَرْثِهِ وَمَنْ كَانَ يُرِيدُ حَرْثَ الدُّنْيَا نُؤْتِهِ مِنْهَا وَمَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ نَصِيبٍ﴾ (شوری: ۲۰)

کسی که کشت آخرت بخواهد، برای وی در کشته اش می افزاییم، و کسی که کشت این دنیا را بخواهد به او از آن می دهیم و [لی] در آخرت او را نصیبی نیست.

سنت استخلاف: به معنای جانشینی و حکومت بر روی زمین است که خداوند به انسان های مؤمن در فرجام تاریخ بشریت وعده داده است (نک: نور: ۵۵).

سنت پیروزی حق بر باطل: همان مصاف حق و باطل است که سنت دائمی الهی به شمار می رود و به معنای غالب آمدن حق بر باطل به صورت فراگیر و جهانی در منتهی الیه تاریخ،

توسط منجی بشریت حضرت مهدوی و انسان‌های مؤمن است.

﴿يُخِ اللَّهُ الْبَاطِلَ وَيُحْيِي الْحَقَّ بِكَلِمَاتِهِ﴾؛ (شوری: ۲۴)

خدا باطل را محو و حقیقت را با کلمات خویش پابرجا می‌کند.

آموزه مهدویت: از جمله آموزه‌های مشروط و مقید الهی است که از تدافع حق و باطل و پیروزی حق بر باطل به بار می‌نشیند و در پرتو آن، بشر و جوامع بشری خوش‌فرجامی را تجربه کرده و به سوی سعادت و رستگاری دنیوی و اخروی رهنمون می‌شوند. بنابراین مشروط و مقید بودن سنت‌های مذکور، از آن‌روست که همه آن‌ها به نحوی مسبوق به رفتار و افعال انسان‌ها بوده و آن‌ها با رفتار و افعال خویش زمینه تحقق سنت‌های مقید را فراهم می‌کنند؛ مثلاً در سنت «امداد»، ابتدا انسان اراده دنیا و آخرت می‌کند و سپس امداد الهی آن‌ها را در مسیر کسب دنیا و آخرت یاری می‌رساند. در سه سنت اخیر نیز پس از آن‌که انسان‌ها با اراده و اختیار خویش دست به تلاش و کوشش زده و با آمادگی کامل به ایمان و عمل صالح روی آوردند، به لیاقت و شایستگی مقام خلیفه‌اللهی نایل می‌آیند که با این مقام و جایگاه، زمینه‌ساز پیروزی حق بر باطل و ظهور امام مهدی علیه السلام می‌گردند.

۴. ارتباط استخلاف با مهدویت

از جمله وعده‌های الهی - که در قالب سنن الهی خودنمایی می‌کند - سنت استخلاف است. چنان‌که در بخش مفهوم‌شناسی بیان شد، استخلاف به دو گونه عام و خاص تعریف می‌شود. استخلاف به معنای عام، از نظر معنا مطلق بوده و هیچ قیدی آن را همراهی نمی‌کند و با خلیفگی انسان با شاخصه‌های گوناگون همچون اسلام و غیر اسلام، ایمان و غیر ایمان و صالح و غیر صالح سازگار است که در واقع در این جا اصل انسان و ماهیت او ملاک عمل است و نکته مهم این‌که این نوع خلیفه‌الله بودن انسان همیشه با رویکرد وجودی و تکوینی توجیه می‌شود (جوادی آملی، ۱۳۸۸ الف: ج ۳، ۴۹). قرآن کریم در این باره می‌فرماید:

﴿هُوَ الَّذِي جَعَلَكُمْ خَلَائِفَ فِي الْأَرْضِ﴾. (فاطر: ۳۹)

﴿وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً﴾. (بقره: ۳۰)

ولی استخلاف به معنای خاص - که مقید به وصف ایمان، تقوا و عمل صالح است - تنها شامل حال انسان‌های مؤمن، پرهیزکار و صالح شده که در فرجام تاریخ بشر با ظهور منجی عالم بشریت، وارثان و حاکمان زمین می‌گردند و این نوع استخلاف، بر خلاف نوع اول همیشه با

رویکرد تشریحی توجیه می‌شود (همو).

بنابراین، منظور و مقصود از استخلاف در این نوشتار، استخلاف به معنای خاص است که به عنوان «استخلاف مقید» شهره است و در قرآن واژه وراثت نیز به همین معنا آمده است؛ یعنی استخلاف خاص و وراثت هر دو به گونه‌ای از نظر معنای اصطلاحی همپوشانی داشته و بر جانشینی انسان‌های صالح و مؤمن بر روی زمین دلالت می‌کنند؛ چنان‌که قرآن می‌فرماید:

﴿أَنَّ الْأَرْضَ يَرِثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ﴾ (انبیاء: ۱۰۵)

بی‌تردید، سنت استخلاف و وراثت، سنتی قطعی و تخلف‌ناپذیر است که حتمیت و قطعیت آن از سه طریق آیات، روایات و عقل توجیه می‌شود؛ یعنی قطعیت و حتمیت استخلاف و وراثت، افزون بر دلایل قرآنی و روایی از طریق عقل با محوریت حکمت و عدالت الهی نیز قابل توجیه است.

الف) استخلاف خاص از منظر قرآن

چنان‌که گذشت، واژه استخلاف در قرآن از نظر گستره به دو قسم تقسیم می‌شود: استخلاف به معنای عام و استخلاف به معنای خاص. از آن جا که در این نوشتار، محور گفت‌وگو و بحث، درباره مهدویت و مسائل پیرامونی آن است، باید در میان مباحث استخلاف و گونه‌های آن تنها به گونه‌ای بپردازیم که اولاً در منظومه مهدویت دارای نقش و جایگاه بوده و ثانیاً با آموزه‌های مهدویت بیشتر همخوانی و همپوشانی داشته باشد. از این رو می‌بینیم استخلاف به معنای خاص، همان موردی است که در منظومه مهدویت دارای نقش و جایگاه اساسی بوده و به عنوان یک بحث کانونی با مهدویت و مباحث آن مرتبط شده و اندیشه مهدویت با آن تکامل پیدا می‌کند. بنابراین استخلاف مورد توجه در این تحقیق، استخلاف به معنای عام نیست، بلکه ضرورتاً استخلاف به معنای خاص خواهد بود.

آری، در این جا تنها به این نوع استخلاف توجه می‌شود و با این نوع استخلاف درصدد تحلیل و بررسی اندیشه مهدویت بر خواهیم آمد و با این نوع استخلاف به دنبال پایه‌گذاری و مبناسازی باورداشت مهدویت خواهیم بود.

آیه نخست

﴿وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَلَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَىٰ لَهُمْ وَلَيُبَدِّلَنَّهُمْ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا يَعْبُدُونَنِي لَا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئًا وَمَنْ كَفَرَ بَعْدَ ذَلِكَ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ﴾ (نور: ۵۵)

خدا به کسانی از شما که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده‌اند، وعده داده است که حتماً آنان را در این سرزمین جانشین [خود] قرار دهد، همان‌گونه که پیشینیان آنان را جانشین [خود] قرار داد، و آن دینی را که برایشان پسندیده است به سودشان مستقر کند، و بیمشان را به ایمنی مبدل گرداند، [تا] مرا عبادت کنند و چیزی را با من شریک نگردانند، و هرکس پس از آن به کفر گراید آنانند که نافرمانند.

استخلافی که در آیه فوق به کار رفته، استخلاف خاص است؛ زیرا اولاً در حوزه توجیه شده و بر همین اساس معنا و مفهوم پیدا می‌کند. ثانیاً، مربوط به حوزه اختیار انسان بوده و ناظر به باید و نباید رفتاری اوست. ثالثاً، عمومیت و کلیت نداشته و با قیودی همچون ایمان، عمل صالح و... ناظر به انسان‌های مؤمن و صالح است. پس با این دلایل، استخلافی که در آیه ذکر شده، استخلاف خاص است.

آری، خطابی که در این آیه به کار رفته و وعده‌ای که خداوند داده است، در گام نخست، شامل حال همه مسلمانان می‌شود؛ مسلمانانی که در گروه‌های مختلف تقسیم می‌شوند، برخی مؤمن هستند و برخی منافق و مؤمنان نیز برخی صالح هستند و برخی ناصالح؛ روشن است، همه مسلمانان با اعمال مختلفی که دارند و با قوت و ضعفی که در ایمانشان هست، نمی‌توانند زمینه‌ساز استخلاف و تحقق بخش وعده الهی باشند. پس ضرورتاً شایستگی و قابلیت، تنها شامل گروهی از مسلمانان که دارای وصف ایمان و عمل صالح بوده و با آمادگی کامل در مسیر انجام فرامین الهی و دستورات دینی گام برمی‌دارند می‌شود (مطهری، ۱۳۶۹: ج ۲، ۴۵۷). بنابراین، به طور کلی از محتوای آیه، دو وعده ایجابی و یک وعده سلبی می‌توان برداشت کرد که وعده ایجابی همان استخلاف انسان‌های صالح و استقرار دین حق و وعده سلبی همان اضمحلال هرگونه شرک و بت پرستی است.

بنابراین با توجه به شاخصه‌های ذکر شده در آیه - که مستخلفین دارای ایمان، تقوا، عمل صالح، دین‌محور، شجاع و... هستند - بی‌گمان جامعه این‌چنینی از زمان بعثت رسول گرامی اسلام ﷺ تا کنون در میان بشر رخ نداده است. این وعده الهی ناگزیر باید زمانی به وقوع بپیوندد که بر اساس داده‌های دین اسلام و بر اساس باورداشت همه مسلمانان در گروه‌ها و مذاهب مختلف، وعده‌گاه آن، جز آخرالزمان و مصداق آن جز حضرت مهدی علیه السلام نخواهد بود (طباطبایی، ۱۴۱۷: ج ۱۵، ۱۵۱).

البته در گذشته‌های دور با بعثت حضرت موسی علیه السلام در میان قوم بنی اسرائیل، این مهم در قلمرو و گستره محدود رخ داده است؛ ولی مصداق کامل، جامع و فراگیر آن در آخرالزمان توسط

حضرت مهدی علیه السلام با برنامه و راهکار اسلامی به وقوع می پیوندد. از سویی از حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله روایاتی نقل شده است. آن حضرت می فرماید:

يَكُونُ فِي هَذِهِ الْأُمَّةِ كُلِّ مَكَانٍ فِي بَنِي إِسْرَائِيلَ حَذْوُ التَّعْلِ بِالتَّعْلِ وَحَذْوُ الْقُدَّةِ بِالْقُدَّةِ؛
(صدوق، ۱۴۰۴: ج ۱، ۲۰۳)

هرآن چه در میان بنی اسرائیل واقع شده در این امت نیز واقع خواهد شد، کاملاً یکسان، همانند یک لنگه از کفش با لنگه دیگر و همچون مساوی بودن پرهایی از پیکان با پرهایی دیگرش.

علامه طباطبایی در ذیل این روایت می نویسد:

نشاهد كل يوم صدق شطر منها من غير زيادة و نقيصة فلنحقق صحة جميعها و صدق جميع مضامينها؛ (طباطبایی، ۱۴۱۷: ج ۲، ۱۰۸)

ما تاکنون به چشم خود دیده ایم پاره‌ای از آن چه آن حضرات پیش‌گویی کرده‌اند - بدون کم و زیاد - به وقوع پیوست، قهراً باید نسبت به بقیه آن‌ها نیز اعتماد کنیم و به صحت همه آن‌ها ایمان داشته باشیم.

بی‌تردید استخلاف از جمله رخدادهایی است که در میان قوم بنی اسرائیل با نابودی فرعون واقع شده است که همین مسئله در میان مسلمانان به معنای واقعی با شاخصه‌های مورد نظر هنوز رخ نداده است. از این رو با ظهور امام زمان علیه السلام و تشکیل جامعه جهانی و نابودی ظلم و بی‌دینی در گستره جهانی، استخلاف به معنای واقعی به وقوع می پیوندد.

بی‌گمان، روایات گوناگونی که در ذیل این آیه آمده و به تفسیر و تبیین آن پرداخته‌اند، همگی تنها یک مصداق را برای آیه برشمرده‌اند و با نگاهی واحد، تنها به یک جامعه - یعنی جامعه ایده‌آل مهدوی - اشاره دارند (نعمانی، ۱۳۹۷: ۱۲۶؛ کلینی، ۱۳۶۲: ج ۱، ۱۹۳؛ طبرسی، ۱۳۷۲: ج ۷، ۱۵۲؛ بحرانی، ۱۴۱۶: ج ۳، ۱۵۰)؛ جامعه‌ای که ایمان محور، دین محور، خداخواه، متقی و خداترس بوده و دارای آثار پربرکتی چون رفاه، آسایش، امنیت است و مردم آن بدون ترس و اضطراب به عبادت خالصانه خود پرداخته و از هرگونه شرک و بت پرستی، هوی پرستی، خودپرستی و... مبرا و پاکیزه هستند.

آیه دوم

﴿وَلَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزَّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ أَنَّ الْأَرْضَ يَرُثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ﴾؛ (انبیاء: ۱۰۵)
و در حقیقت، در زبور پس از تورات نوشتیم که زمین را بندگان شایسته ما به ارث خواهند برد.

محتوا و مفهوم آیه درباره استخلاف خاص است و واژه «وراثت» بر این امر دلالت دارد. قرآن در این آیه همچون آیه گذشته به انسان‌های صالح بشارت داده که آن‌ها مالکان و صاحبان زمین بوده و حکومت و حاکمیت زمین با آن‌هاست.

چند نکته قابل ذکر در آیه:

۱. واژه «كَتَبْنَا» بر قطعیت و حتمیت جانشینی و وراثت انسان‌های صالح دلالت می‌کند.
۲. از مفهوم «فِي الزُّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ» برداشت می‌شود که سنت استخلاف و وراثت دیرین بوده و در امت‌های گذشته نیز جاری و ساری بوده است. بنابراین سنت استخلاف یک سنت عمومی، فراگیر و جهان‌شمول به شمار می‌رود.
۳. «أَنَّ الْأَرْضَ» یعنی زمین به عنوان موعودگاه این وعده و بشارت الهی تلقی می‌شود و موطن تحقق وعده الهی در همین دنیا بوده و به صورت عمومی و فراگیر بر روی همین زمین رخ خواهد داد.

۴. «عِبَادِي الصَّالِحُونَ» دلیل بر این است که استخلاف خاص بوده و فقط بندگان صالح خدا مورد خطاب و بشارت قرآن هستند.

۵. صالح که به معنای شایسته و شایستگی است، عمومیت دارد؛ یعنی شایستگی در همه ابعاد و زوایای زندگی. مثلاً شایستگی در اخلاق، شایستگی در علم، شایستگی در روابط اجتماعی، شایستگی در معاشرت، شایستگی در معرفت، شایستگی در عبادت، شایستگی در تقوا، شایستگی در ایمان و به طور کلی شایستگی در همه امور فردی و اجتماعی.

امام باقر علیه السلام در تفسیر «عِبَادِي الصَّالِحُونَ» می‌فرماید:

آن‌ها حضرت مهدی علیه السلام و یاران او هستند. (قمی، ۱۴۶۷: ج ۲، ۷۸؛ طبرسی، ۱۳۷۷: ج ۳، ۳۱؛ بحرانی، ۱۴۱۶: ج ۳، ۸۴۸)

شیخ طوسی در بیان آیه از قول امام باقر علیه السلام می‌نویسد:

این وعده‌ای به مؤمنان است که آن‌ها همین زمین را به ارث می‌برند.^۱ (طوسی، بی‌تا: ج ۷، ۲۸۴)

در تفاسیر روح المعانی آلوسی و مفاتیح الغیب فخر رازی در تفسیر این آیه آمده است که منظور از بندگان صالح، همان مؤمنانی هستند که در آخر الزمان در هنگام ظهور حضرت مهدی و نزول حضرت عیسی علیه السلام وارثان زمین می‌شوند (رازی، ۱۴۲۰: ج ۲، ۱۹۳؛ آلوسی،

۱. یعنی موعودگاه وعده الهی در این دنیاست نه در آخرت.

آیه سوم

﴿وَتُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضِعُوا فِي الْأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ﴾
(قصص: ۵)

و خواستیم بر کسانی که در آن سرزمین فرو دست شده بودند منت نهیم و آنان را پیشوایان [مردم] گردانیم، و ایشان را وارث [زمین] کنیم.

در این آیه مانند آیه پیشین، واژه «وراثت» مشیر بر معنای استخلاف است؛ یعنی خداوند به انسان‌های مستضعف و مظلوم که در طول تاریخ مورد ظلم و تعدی ستمگران قرار گرفته و از حق و حقوق اجتماعی، فرهنگی و سیاسی خویش باز داشته شده‌اند، وعده وراثت و حاکمیت بر زمین داده است که در واقع این یک قاعده و قانون کلی است که در قالب سنت الهی تبلور یافته و استمرار و تداوم آن در طول تاریخ با واژه «نُریدُ» - که فعل مضارع است - تضمین شده است. بی‌تردید وقتی تاریخ ملت‌های گذشته را ورق می‌زنیم و به مطالعه سرگذشت و سرنوشت آن‌ها می‌پردازیم، پیروزی قوم بنی‌اسرائیل بر فرعون ستمگر و ظالم، نمونه‌ای از این وعده تحقق یافته الهی است که نمونه بارز و کامل آن در فرجام تاریخ جهان با ظهور حضرت مهدی علیه السلام تحقق می‌یابد. از این رو این آیه در شأن امام مهدی علیه السلام است که خداوند بر او و اصحابش بعد از استضعاف منت نهاده و آنان را حاکمان و وارثان زمین قرار می‌دهد (رازی، ۱۴۰۸: ج ۱۵، ۹۴).

در این باره در *شواهد التنزیل* از پیامبر اکرم، امام علی و امام صادق علیهم السلام روایات مختلفی نقل شده مبنی بر این که این آیه در شأن ائمه و حضرت مهدی علیه السلام است؛ چنان که امیر مؤمنان علی علیه السلام در این باره می‌فرماید:

لِيُعْطِفَنَّ عَلَيْنَا الدُّنْيَا عَظْفَ الصَّرُوسِ عَلَى وَلَدِهَا. ثُمَّ قَرَأَ ﴿وَتُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ...﴾
(حسکائی، ۱۴۱۱: ج ۱، ۵۵۶)

دنیا بر ما روی می‌آورد، مانند روی آوردن ماده شتر به بچه‌اش. آن‌گاه آیه را قرائت کرد....

در تفسیر تسنیم به عمومی بودن خطاب آیه و مصداق بودن آن برای همه مؤمنان نظر داده شده است (جوادی آملی، ۱۳۸۸ الف: ج ۱، ۴۴۰).

در تفسیر قمی می‌خوانیم:

گرچه خداوند در این آیه خطاب به موسی و بنی‌اسرائیل داشته و دشمنانشان را فرعون

و هامون قرار داده است، ولی منظور حضرت محمد ﷺ و اهل بیت او و دشمنانشان هستند. همچنان که بنی اسرائیل بر فرعون پیروز شدند، اهل بیت پیامبر ﷺ نیز بر دشمنان پیروز می‌شوند. (قمی، ۱۳۶۷: ج ۲، ۱۳)

آیه چهارم

﴿قَالَ مُوسَى لِقَوْمِهِ اسْتَعِينُوا بِاللَّهِ وَاصْبِرُوا إِنَّ الْأَرْضَ لِلَّهِ يُورِثُهَا مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَ الْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ﴾؛ (اعراف: ۱۲۸)

موسی به قوم خود گفت: «از خدا یاری جویید و پایداری ورزید، که زمین از آن خداست. آن را به هر کس از بندگانش که بخواهد می‌دهد و فرجام [نیک] برای پرهیزگاران است.

گرچه در آیه فوق حضرت موسی عليه السلام با بنی اسرائیل سخن گفته و آن‌ها را مورد خطاب قرار می‌دهد و از این خطاب اختصاص داشتن این آیه به بنی اسرائیل برداشت می‌شود، اما پیام و نتیجه‌ای که حضرت موسی عليه السلام از سخنانش می‌گیرد، پیام و نتیجه‌ای کلی و عمومی است که شامل همه انسان‌ها در طول تاریخ می‌شود. از این رو این که خداوند مالک اصلی زمین است و زمین را برای هر کس که بخواهد به ارث می‌گذارد و عاقبت امر همیشه متعلق به خداترسان است، نتایج و پیام‌های عمومی و فراگیر بوده که متعلق به همه انسان‌ها با قومیت و فرهنگ و نژادهای گوناگون است. ولی بهره‌مندی از این پیام‌ها و نتایج، مستلزم شرایط و بستریایی همچون صبر و مقاومت، کمک خواستن از خدا و تقوا و خداترسی است که باید ابتدا در افراد فراهم شود تا به لیاقت و شایستگی وراثت نایل آیند.

این سه شرط - که یکی از آن‌ها درباره عقیده (استعانت جستن از خدا)، دیگری درباره اخلاق (صبر و استقامت) و دیگری درباره عمل (تقوا و پرهیزکاری) است - تنها شروط پیروزی قوم بنی اسرائیل به دشمن نبود، بلکه هر قوم و ملتی بخواهد بر دشمنانش پیروز شود، بدون داشتن این برنامه سه ماده‌ای امکان ندارد. حتی اگر افراد بی‌ایمان، مردم سست و ترسو و ملت‌های آلوده و تبه‌کار پیروز شوند، موقتی و ناپایدار خواهد بود.

نکنه درخور توجه این که هر یک از این سه شرط متفرع بر دیگری است؛ پرهیزکاری بدون استقامت در برابر شهوات و زرق و برق دنیایی ممکن نیست، همان‌طور که صبر و استقامت نیز بدون ایمان به خدا، بقا و دوام ندارد.

ب) غیبت و استخلاف

از جمله آموزه‌های مهم مهدویت، باورداشت غیبت است. مقوله غیبت به عنوان یک آموزه

مهم و تأثیرگذار، دارای ابعاد و زوایای گوناگونی بوده و در قالب دو رویکرد مثبت و منفی ظاهر می‌شود. در رویکرد منفی به عنوان یک تراژدی غم‌بار و فاجعه‌بار، پیامدی جز فقدان و محرومیت برای بشریت و جوامع بشری به ارمغان نیاورده و مردم را برای مدت طولانی از فیض وجود امام و از راهنمایی‌ها و هدایت‌های او محروم نموده است. اما در رویکرد مثبت به عنوان مقوله‌ای بسترساز، دارای فواید و منافع بسیار برای منجی‌باوران و منتظران است. فواید و منافع همچون تربیت نسل منتظر، معرفت‌افزایی مردم نسبت به منجی، آماده‌سازی منتظران، خودسازی فردی و اجتماعی منتظران، قدرشناسی منتظران نسبت به منجی، تلخیص و امتحان مردم و... را نصیب بشر و جوامع بشری کرده و آن‌ها را برای رسیدن به روز موعود و جامعه ایده‌آل منجی همراهی می‌کند. سنت استخلاف که از جمله سنت‌های قرآنی بوده و از هرگونه تغییر و تحولی مبراست در واقع همان فواید و منافع است که از ره‌آورد غیبت به شمار می‌آید و در فضای غیبت است که استخلاف رشد و نمو کرده و شرایط و بستری لازم برای آن فراهم می‌شود. در همین محیط است که منتظران به سبب شاخصه استخلاف، به شایستگی و لیاقت کامل رسیده و با بروز استعداد و توانمندی لازم و شکوفایی و باور شدن آن به وصف مستخلفان نایل می‌آیند.

گفتنی است برآیند مفهومی واژه استخلاف، همان زمینه‌سازی ظهور است؛ یعنی وقتی سخن از استخلاف و شرایط آن به میان می‌آید، در واقع از آمادگی مردم و مهیا بودن آنان گفت‌وگو شده است. بنابراین استخلاف یعنی زمینه‌سازی ظهور و زمینه‌سازی ظهور یعنی استخلاف. به بیان دیگر، وقتی مردم به آمادگی کامل رسیدند، یعنی ظهور، زمینه‌سازی شده است و هنگامی که ظهور، زمینه‌سازی شد، یعنی استخلاف با شرایط آن تحقق پیدا کرده است. پس استخلاف عبارت از خیرای زمینه‌سازی ظهور و زمینه‌سازی ظهور عبارت از خیرای استخلاف است. بنابراین وقتی استخلاف با شرایط آن به حد نصاب رسید و تحقق پیدا کرد، یعنی بستری و زمینه‌های ظهور تحقق پیدا کرده است. در این صورت است که رخداد ظهور نیز قطعی و فوری می‌شود.

ج) غیبت، بسترساز شرایط استخلاف

چنان‌که گفته شد، استخلاف در فضای غیبت رشد و نمو پیدا کرده و در همین فضا به شکوفایی و بالندگی لازم می‌رسد و در این محیط، علاوه بر تحقق اصل استخلاف، شرایط و مؤلفه‌های آن نیز یکی پس از دیگری اجرایی و عملیاتی شده و به حد مطلوب و

ایده آل می‌رسد.

آیت‌الله جوادی آملی می‌گوید:

بی‌تردید بر اساس باور راسخ امامیه، شکی نیست که این وعده الهی به دست آخرین ذخیره خداوند و پس از غیبتی طولانی، جامه تحقق خواهد پوشید و غیبت، خود از شرایط تحقق این وعده تخلف‌ناپذیر است و بنابر همین باور، حکمتی والا و تدبیری حکیمانه برای غیبت هست که همانا زمینه‌سازی ظهور حکومت صالحان بر زمین است. (جوادی آملی، ۱۳۸۹: ب: ۱۲۷)

آری، عصر غیبت که به عصر انتظار شهره بوده و ساکنان آن از قِبل انتظار به جایگاه و مقام منتظران بار می‌یابند، برای قرار گرفتن در مسیر ظهور و روز موعود و نیز برای رسیدن به جامعه ایده‌آل و مطلوب مهدوی، باید به یک سری شاخصه‌ها و بایسته‌ها آراسته بوده و به عملکردها و راهکارهایی التزام عملی داشته باشند و نیز پیش از هر چیز، باید یک سری شاخصه‌ها و مؤلفه‌ها را در خود اجرایی نمایند. البته همه این موارد با عنوان رسالت و وظایف منتظران تعریف شده و به عنوان شرایط و مؤلفه‌های استخلاف، توجیه و باز خوانی می‌شوند که لازم است اولاً منتظران راستین با تک‌تک آن‌ها کاملاً آشنا شوند؛ ثانیاً پیش از این‌که به ترویج و اشاعه آن‌ها بپردازند، آن‌ها را در خویشتن اجرایی و عملیاتی کنند و ثالثاً برای ترویج و تبلیغ آن‌ها در میان مردم و جامعه تلاش و کوششی بی‌وقفه نمایند.

یکم. پایبندی به ایمان

ایمان، نخستین و مهم‌ترین شرط استخلاف است و از جمله رسالت‌های منتظران به شمار می‌آید. با شاخصه ایمان است که افراد به شایستگی لازم رسیده و به وصف منتظران راستین و استخلاف نایل می‌آیند.

خداوند در جای جای قرآن کریم، این نکته را گوشزد کرده که نصرت و نجات مؤمنان بر خدا فرض است و به مستخلفان و منتظران - که مزین به وصف ایمان هستند - توصیه می‌کند در مسیر پیمودن راه حق و اعتقاد به خدا هیچ‌گونه سستی به خود راه نداده و وعده الهی را در این باره قطعی و تخلف‌ناپذیر بدانند (نک: نور: ۵۵):

﴿فَإِن تَقَمْنَا مِنَ الَّذِينَ أَجْرُمُوا وَكَانَ حَقًّا عَلَيْنَا نَصْرُ الْمُؤْمِنِينَ﴾ (روم: ۴۷)

و از کسانی که مرتکب جرم شدند انتقام گرفتیم، و یاری کردن مؤمنان بر ما فرض است.

﴿ثُمَّ نُنَجِّي رُسُلَنَا وَالَّذِينَ آمَنُوا كَذَلِكَ حَقًّا عَلَيْنَا نُنَجِّي الْمُؤْمِنِينَ﴾ (یونس: ۱۰۳)

سپس فرستادگان خود و کسانی را که گرویدند می‌رهانیم؛ زیرا بر ما فریضه است که مؤمنان را نجات دهیم.

﴿وَلَا تَهِنُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَأَنْتُمْ الْأَعْلَوْنَ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ﴾ (آل عمران: ۱۳۹)
و اگر مؤمنید، سستی مکنید و غمگین مشوید، که شما برترید.

بی تردید ایمانی که شرط مستخلفان و منتظران است و با تحقق آن زمینه تحقق استخلاف و انتظار راستین فراهم می‌شود، در دوران غیبت باور و شکوفا می‌گردد.
امام صادق در این باره می‌فرماید:

وَكَذَلِكَ الْقَائِمُ فَإِنَّهُ مَمْتَدُّ أَيَّامٍ غَيْبِيَّةٍ لِيُصْرَحَ الْحَقُّ عَنْ مَحْضِهِ وَيَصْفُو الْإِيمَانُ مِنَ الْكَدْرِ بِازْتِدَادِ كُلِّ مَنْ كَانَتْ طَيْبَتُهُ حَبِيبَةً مِنَ الشَّيْعَةِ الَّذِينَ يُحْسَى عَلَيْهِمُ النِّفَاقُ إِذَا أَحْسُوا بِالِاسْتِخْلَافِ وَالتَّمَكِينِ وَالْأَمْنِ الْمُنْتَشِرِ فِي عَهْدِ الْقَائِمِ عليه السلام؛ (صدوق، ۱۳۹۵: ج ۲، ۳۵۶)

وضع قائم علیه السلام چنین است که ایام غیبتش طولانی شود تا حق محض عیان شود و ایمان از کدورت نفاق صاف گردد؛ به سبب آن که هر کس از شیعیان که بدطینت باشد و نفاقی در او احساس شود، در موقعی که استخلاف و تمکین و امر منتشر هویدا گردد از دین بیرون رود.

دوم. انجام عمل صالح

﴿وَأَنْ لَيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى * وَأَنْ سَعْيُهُ سَوْفَ يُرَى * ثُمَّ يُجْزَاهُ الْجَزَاءَ الْأَوْفَى﴾
(نجم: ۳۹-۴۱)

و این که برای انسان جز حاصل تلاش او نیست و [نتیجه] کوشش او به زودی دیده خواهد شد. سپس هر چه تمام تر وی را پاداش دهند.

این که «هر کس به اندازه سعی و تلاش خود، از مواهب الهی بهره‌مند می‌شود» یک قاعده و قانون کلی الهی است که به عنوان سنتی تخلف‌ناپذیر در میان بشر و جوامع بشری جاری و ساری است. قلمروی این قانون در گستره دنیا و آخرت و نیز در میان مسلمان و غیرمسلمان و مؤمن و غیرمؤمن به طور یک‌سان، اجرایی است؛ یعنی کسانی که برای دنیا زحمت کشیده و تمام تلاش خود را وقف امور دنیایی می‌کنند - اعم از این که مسلمان باشند یا غیرمسلمان و باز اعم از این که مؤمن باشند یا غیرمؤمن - خداوند آنان را به اندازه تلاششان از نعمت‌های دنیایی بهره‌مند می‌نماید و همچنین آن‌هایی که تلاش و زحمتشان برای هر دو جهان است، افزون بر این که در این دنیا به دستمزد زحمت و تلاش خود می‌رسند، اگر به معاد و قیامت اعتقاد داشته باشند - یعنی مسلمان و مؤمن باشند - در جهان آخرت نیز از جزا و پاداش الهی بهره‌مند

می‌گردند. بنابراین اعطای نعمت‌های الهی - اعم از مادی یا معنوی - در زندگی دنیا یا در سرای آخرت، به چگونگی تلاش و کوشش انسان بازمی‌گردد. این، قانون و سنتی است که برای تمامی امت‌ها، یکسان جاری می‌شود و هیچ قومی از این قانون استثنا نشده است. بر این اساس، انسان‌های منتظر که برای رسیدن به روز موعود و ظهور حضرت مهدی علیه السلام لحظه‌شماری می‌کنند باید اولاً با تلاش و کوشش مستمر، خود را به شاخصه‌های استخلاف نزدیک کرده و ثانیاً پایبندی خود را به دومین شرط استخلاف - که عمل صالح است - اعلام نمایند.

آری، دومین شرط استخلاف، عمل صالح و نیک است؛ یعنی در این باره هر فردی نمی‌تواند در جایگاه و مقام مستخلفان درآمده و ادعای مزین بودن به وصف استخلاف کند، بلکه این جایگاه و وصف، مخصوص انسان‌هایی است که علاوه بر ایمان، به انجام عمل صالح و نیک نیز پایبند هستند. بر این اساس، قرآن در بیان شاخصه‌های مستخلفان می‌فرماید:

﴿وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ﴾. (نور: ۵۵)

امام عصر علیه السلام در توفیق به شیخ مفید رحمته الله مستخلفان و منتظران ظهورش را به ولایت‌پذیری و عمل به احکام و دستورهای الهی، سفارش کرده است:

فَلْيَعْمَلْ كُلُّ امْرِئٍ مِنْكُمْ بِمَا يَقْرُبُ بِهِ مِنْ مَحَبَّتِنَا وَيَتَجَنَّبَ مَا يُدْنِيهِ مِنْ كِرَاهَتِنَا وَسَخَطِنَا؛
(طبرسی، ۱۴۰۳: ج ۲، ۴۹۸)

پس هرکدام از شما به آن چه موجب نزدیکی و جلب محبت ما اهل بیت می‌گردد عمل کنید و از کارهایی که موجبات ناراحتی و خشم و رنجش ما می‌گردد دوری گزینید.

البته باید در نظر داشت که در کنار این سنت، سنت امداد رسانی و تأییدات غیبی خداوند - که در مواقع لزوم برای یاری انسان‌های پاک و مصلح به اجرا درمی‌آید - تحت الشعاع واقع نمی‌شود، بلکه هرگاه انسان به وظایف خویش نسبت به تکالیف الهی عمل کرده و با انجام اعمال صالح در این مسیر گام جدی بردارند، آن سنت امداد نیز به اجرا درخواهد آمد؛ چنان‌که در قرآن آمده است:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّ تَنْصُرُوا اللَّهَ يَنْصُرْكُمْ وَيُيَسِّرْ لَكُمْ أَسْرَارَكُمْ﴾؛ (محمد: ۷)

ای کسانی که ایمان آورده‌اید، اگر [آیین] خدا را یاری کنید، شما را یاری می‌کند و گام‌هایتان را استوار می‌دارد.

خداوند متعال در این آیه، مرحله فعلیت رسیدن سنت نصرت و یاری مؤمنان را مشروط به

انجام دادن وظیفه آنان - که همان نصرت دین خدا و تحمل سختی هاست - کرده است.

سوم. تقوای پیشگی و خداترسی

تقوا و خداترسی از جمله شرایط اساسی و مهم پیاده‌سازی استخلاف در جامعه است. تقوا افزون بر این که انسان را به قرب الهی می‌رساند^۱ زمینه‌ساز و بسترساز ظهور نیز بوده و از شاخصه‌های مهم استخلاف به شمار می‌رود. بی‌تردید مستخلفان - که همان منتظران راستین ظهور هستند - با وصف تقوا و خداترسی از انسان‌های دیگر متمایز شده و با همین وصف، به شایستگی و لیاقت معاصر بودن با زمان ظهور بار می‌یابند. امام صادق علیه السلام در این باره می‌فرماید:

مَنْ سَرَّهُ أَنْ يَكُونَ مِنْ أَصْحَابِ الْقَائِمِ فَلْيَنْتَظِرْ وَلْيَعْمَلْ بِالْوَرَعِ وَ مَحَاسِنِ الْأَخْلَاقِ وَ هُوَ مُنْتَظَرٌ؛ (نعمانی، ۱۳۹۷: ۲۰۰)

هر کس مشتاق است که از یاران قائم ما باشد، باید منتظر ظهور او باشد و پرهیزکاری پیشه سازد و دارای اخلاق نیکو باشد و بدین‌گونه انتظار آن روز را کشد.

حضرت صادق علیه السلام در این روایت برای منتظران واقعی - که به لباس استخلاف آراسته شده و جزو مستخلفان راستین درآمده‌اند - شاخصه‌هایی همچون انتظار واقعی، رعایت تقوا و آراستگی به محاسن اخلاق را برمی‌شمرد. در واقع با این شاخصه‌ها افزون بر این که منتظران واقعی و راستین مشخص می‌شود، مستخلفان واقعی و شایستگان استخلاف نیز تعیین می‌گردد.

عصر غیبت با رویکرد سلبی، قصه‌ای غم‌بار و تراژدی مصیبت‌باری است که هستی و چیستی مهدی‌باوران را به چالش کشیده است. این تراژدی، زمینه‌ساز پیدایش بسیاری از محرومیت‌ها و نارسایی‌ها در جامعه و نیز بسترساز چالش‌ها و لغزش‌های فراوانی در میان مردم شده است. مردم در این عصر به واسطه پنهان‌زیستی امام و رهبر، دچار فقدان‌ها و محرومیت‌های عدیده‌ای در جامعه، آن هم در همه ابعاد جامعه نظیر فرهنگی، دینی، اعتقادی، سیاسی، اقتصادی و... شده که در پی آن با بروز و ظهور تهدیدها و چالش‌های فردی و اجتماعی بر مشکلات آن‌ها افزوده شده است. در این فضا و محیط چالشی - که آکنده از تهدیدات و لغزشگاه‌های اساسی است - می‌طلبند منتظران و مستخلفان واقعی با احیای خودسازی و دیگرسازی، شاخصه‌های خداپروری، ایمان محوری و دین‌مداری را در میان مردم ترویج و نهادینه نمایند تا با پیروزی بر مشکلات و فایق آمدن بر معضلات و نیز با تبدیل‌سازی

۱. «إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ». (حجرات: ۱۲)

آن‌ها به فرصت‌ها، بستر تحقق استخلاف و ظهور فراهم شود.

چهارم. صبر و مقاومت

بر اساس آیه ۱۲۸ سوره اعراف - که بدان پرداختیم - عنصر صبر و مقاومت از جمله شاخصه‌های مهم استخلاف به شمار می‌آید؛ یعنی مستخلفان و منتظران که در عصر غیبت و پنهان‌زیستی امام به سر می‌برند به سبب فقدان رهبر و راهنما به طور طبیعی دچار مشکلات و مصائبی خواهند بود که برای برون‌رفت از این مشکلات و مصائب، علاوه بر تلاش و کوشش، چاره‌ای جز پیشه کردن صبر و مقاومت ندارند. بر این اساس، معاصران غیبت برای رسیدن به مقام منتظران راستین و مستخلفان واقعی، افزون بر این‌که نسبت به آراستگی خویشتن به شاخصه‌های استخلاف همچون صبر و مقاومت، مسئولیت دارند، نسبت به افراد دیگر و جامعه نیز همین مسئولیت را داشته و با روحیه دیگراندیشی و با تلاش و کوشش مضاعف به احیای شاخصه‌های صبر و مقاومت در میان افراد پرداخته و آن‌ها را در جامعه نهادینه کنند.

امام صادق علیه السلام درباره سختی‌های دوران غیبت و راهکار برون‌رفت از آن، تعبیر و تمثیل جالبی به کار برده‌اند. آن حضرت می‌فرماید:

إِنَّ لِصَاحِبِ هَذَا الْأَمْرِ غَيْبَةً الْمَتَمَسِّكُ فِيهَا بِدِينِهِ كَالْحَارِطِ لِلْقَتَادِ، ثُمَّ قَالَ: هَكَذَا بَيْدِهِ، فَأَيُّكُمْ يُمَسِّكُ شَوْكَ الْقَتَادِ بَيْدِهِ؟ ثُمَّ أَطْرَقَ مَلِيًّا، ثُمَّ قَالَ: إِنَّ لِصَاحِبِ هَذَا الْأَمْرِ غَيْبَةً فَلْيَتَّقِ اللَّهَ عِبْدًا وَ لِيَتَمَسَّكْ بِدِينِهِ؛ (کلینی، ۱۳۶۲: ج ۱، ۳۳۵)

همانا صاحب‌الامر را غیبتی است، هر کس در آن زمان دینش را نگه دارد، مانند کسی است که درخت خارق‌تاد را با دست بتراند - سپس فرمود: - این چنین - و با اشاره دست مجسم فرمود - کدام یک از شما می‌تواند خار آن درخت را با دستش نگه دارد؟ - سپس لختی سر به زیر انداخت و باز فرمود: - همانا صاحب‌الامر را غیبتی است، هر بنده‌ای باید از خدا پروا کند و بدین خود بچسبد.

حضرت صادق علیه السلام در این روایت، دوران غیبت و سختی‌های آن را به کندن تیغ‌های درخت قناد تشبیه کرده است؛ زیرا از آن‌جا که در فرهنگ عرب کندن تیغ‌های درخت قناد، بسیار دشوار است، هر کار سخت و مشکل به این کار تشبیه می‌شود. بر این اساس مقصود امام صادق علیه السلام این است که در عصر غیبت و پنهان‌زیستی امام، سختی‌های طاقت‌فرسای دامن‌گیر مردم می‌شود که لازم است برای برون‌رفتن مردم از این مشکلات اولاً تقوای الهی پیشه سازند، ثانیاً

۱. قناد؛ درختی است که خار بسیار دارد و خارهایش مثل سوزن است و تراشیدن خارش باین طریقیست که یک دست را بالای شاخه محکم گرفته، با دست دیگر تا پائین بکشند و این جمله در عرب مثلی است برای انجام کارهای دشوار و سخت

به دین الهی متمسک شوند، ثالثاً در این تمسک مقاومت و استواری داشته باشند؛ زیرا معنای تمسک صرف نگه داشتن چیزی نیست، بلکه منظور، نگه داشتن همراه با مقاومت و استواری است.

پیامبر گرامی اسلام ﷺ می فرماید:

طُوبَى لِلصَّابِرِينَ فِي غَيْبَتِهِ! طُوبَى لِلْمُقِيمِينَ عَلَى مَحَبَّتِهِمْ! أُولَئِكَ وَصَفَهُمُ اللَّهُ فِي كِتَابِهِ فَقَالَ: «الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ» وَقَالَ: «أُولَئِكَ حِزْبُ اللَّهِ أَلَا إِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْمُفْلِحُونَ»؛ (خزاز قمی، ۱۴۰۱: ۵۶)

خوشا به حال آنانی که در غیبت وی پایدارند! خوشا به حال کسانی که در راه روشن خود ثابت قدم می مانند! آنانند که خداوند درباره شان فرموده است: «آنان که به غیب ایمان می آورند» و نیز فرمود: «اینانند حزب خدا. آری، حزب خداست که رستگاراند.»

از حضرت رسول ﷺ در وصف مردم دوران غیبت - که در مسیر انتظار واقعی حرکت کرده و به دنبال احیای شاخصه های استخلاف در خود هستند - چنین نقل شده است:

سَيَأْتِي قَوْمٌ مِّن بَعْدِكُمُ الرَّجُلُ مِنْهُمْ لَهُ أَجْرٌ حَمْسِينَ مِنْكُمْ. قَالُوا: يَا رَسُولَ اللَّهِ! نَحْنُ كُنَّا مَعَكَ بَيِّدِرٍ وَأَحَدٍ وَحُنَيْنٍ وَنَزَلْنَا فِيْنَا الْقُرْآنُ. قَالَ: إِنَّكُمْ إِن تَحْمَلُوا مَا حُمِلُوا لَمْ تَصْبِرُوا صَبْرَهُ؛ (راوندی، ۱۴۰۹: ج ۳، ۱۱۴۹)

مردمی بعد از شما خواهند آمد که یک مرد آنان ثواب پنجاه نفر از شما را دارد. اصحاب عرض کردند: ای رسول خدا، ما در جنگ بدر و احد و حنین در رکاب شما پیکار کرده ایم و قرآن در میان ما نازل شده است [یعنی چگونه می شود مردمی بیایند که یک نفر آنان ثواب پنجاه نفر ما را داشته باشد؟] حضرت فرمود: اگر آن چه را که آنان متحمل می گردند، شما ببینید نمی توانید مانند آنان صبر و تحمل کنید.

امام رضا علیه السلام نیز عنصر صبر را بن مایه فرج به شمار آورده و زیبایی صبر را همراه با فرج، دست یافتنی دانسته است. آن حضرت می فرماید:

مَا أَحْسَنَ الصَّبْرَ وَانْتَظَرَ الْفَرَجَ... فَعَلَيْكُمْ بِالصَّبْرِ فَإِنَّهُ إِذَا جِيءَ الْفَرَجُ عَلَى الْبِئْسِ (صدوق، ۱۳۹۵: ج ۲، ۶۴۵)

چه نیکوست صبر و انتظارگشایش امور را کشیدن... پس بر شماست که صبر پیشه کنید؛ به درستی که فرج، آن گاه می آید که ناامیدی فراگیر شده باشد.

بشیر نبال می گوید: به امام باقر علیه السلام عرض کردم: آنان (مرجئه) می گویند که اگر مهدی قیام کند کارها برای او به خودی خود برقرار می شود و به اندازه حجامتی خون نمی ریزد.

آن حضرت فرمود:

كَأَلَا وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ لَوِ اسْتَقَامَتْ لِأَحَدٍ عَفْوًا لَأَسْتَقَامَتْ لِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ حِينَ أُدْمِيَتْ
رَبَاعِيئُهُ وَشُخَّ فِي وَجْهِهِ، كَأَلَا وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ حَتَّى تَمْسَحَ حَنْهُ وَأَنْتُمْ الْعَرَقُ وَالْعَلَقُ ثُمَّ
مَسَحَ جَمَهَتَهُ؛ (نعمانی، ۱۳۹۷: ۲۸۴)

نه، چنین نیست! به خدایی که جانم در دست اوست، اگر کارها به خودی خود برای کسی برقرار و رو به راه می‌شد، مسلماً برای رسول خدا ﷺ آن‌گاه که دندان‌های پیشین آن حضرت شکست و صورتش را زخم رسید درست می‌شد. نه هرگز، سوگند به آن‌که جانم به دست اوست [چنین نخواهد شد] تا آن‌که ما و شما عرق و خون بسته شده را پاک کنیم. سپس آن حضرت پیشانی خود را [به عنوان نمودار آن حالت] پاک کرد.

به طور کلی بر اساس سنت الهی، بیشتر امور دنیا در مسیر هدف خواهی و نیل به مقصود، علاوه بر تبعیت از یک سری الزامات و شرایط محیطی و اجتماعی، در فرایند تدریجی و مرحله‌ای حرکت کرده و با همین فرایند سلسله‌مراتبی، به غایت و هدف خود منتهی می‌شوند. این سنت - که در واقع سنتی فراگیر و همه‌جانبه بوده و قلمروی آن همه ابعاد و زوایای زندگی بشر اعم از مادی و معنوی، فردی و اجتماعی و ... را دربر می‌گیرد - از جانب خالق هستی بخش برای جهان طبیعت و جامعه انسانی تدبیر و انشا شده است. بی‌تردید بر همین اساس و قانون، رابطه میان فرایند کار با فرایند کار در دنیا به صورت مرحله‌ای و تدریجی است؛ یعنی فرایند کار به صورت دفعی و یک‌باره به نتیجه و غایت نمی‌رسد. البته این قانون تدریجی و مرحله‌ای در امور دنیا به صورت غالبی اجرا می‌شود؛ زیرا گوناگونی رابطه میان فیاض و مستفیض زمینه گوناگونی رابطه میان فرایند و برآیند کار را منجر شده است. آیت‌الله جوادی آملی در تبیین شکل‌گیری استخلاف و حکومت صالحان که آیا به صورت دفعی رخ می‌دهد یا به صورت تدریجی، با پیش کشیدن نوع رابطه میان فیاض و مستفیض به پاسخ‌گویی مسئله می‌پردازد:

رابطه میان موجود فیاض و مستفیض سه گونه است:

۱. فیاض و مستفیض توان اعطا و دریافت دفعی فیض را داشته باشند، همچنان که قرآن کریم در شب مبارک قدر بر قلب مقدس پیامبر گرامی اسلام ﷺ نازل گردید و مشام جان آن حضرت یک‌جا به شمیم وحی الهی مست فیض شد.
۲. نه فاعل در اعطا تام باشد و نه قابل در استفاضه؛ همانند مادری که طفلش را شیر می‌دهد که نمی‌تواند تمام شیر دوره شیرخوارگی را یکجا در اختیار طفل بگذارد، همان‌طور که کودک نیز نمی‌تواند سهمیه تمام مدت شیرخوارگی‌اش را دفعاً دریافت دارد، که این عدم توانایی افاضه و استفاضه هر دو را تدریجی می‌سازد.

۳. فاعل در اعطای تامّ باشد؛ اما قابل نتواند فیض را به طور دفعی دریافت کند. مانند معلّمی که سال‌ها در رشته‌ای از علوم مانند ریاضی، تحقیق و تدریس می‌کند و می‌تواند فرمولی اصلی به شاگردانش بیاموزد که چندین قاعده و فرمول فرعی ریاضی از آن استخراج گردد و در اعطای دانش خود با هیچ قید و شرطی روبه‌رو نیست؛ اما دانش‌آموزان هنوز بدان پایه از دانش ریاضی نرسیده‌اند که بتوانند قواعد و فرمول‌های فرعی مختلف را از همان يك فرمول اصلی استخراج کنند، در نتیجه نمی‌توانند از افاضه دفعی معلم استفادۀ کنند.

بنابر آن چه گذشت، برخورداری از فیض حکومت صالحان، گرچه از سوی مبدأ فیاض بی‌گذراندن مقدمات، مانع ندارد، ولی قابل‌ها فاقد استعداد لازم برای دریافت جمعی فیض و تابع شرایط، مقدمات و زمینه‌های لازم‌اند، به گونه‌ای که تا آن شرایط و مقدمات در بستر زمان فراهم نیابند، نمی‌توانند به این فیض الهی برسند و از شرایط اساسی استقرار حکومت صالحان، پرورش انسان‌های صالح و ایجاد آمادگی در مردم برای پذیرش حکومت عادلانه جهانی است که غیبت امام معصوم عصر ع برای تحقق این شرایط است. (جوادی آملی، ۱۳۸۹: پ: ۱۳۱)

نتیجۀ مطالب بالا این است که اولاً، امور دنیا غالباً در هدف خواهی خود تابع الزامات و شرایط خاص خویشند و این هدف خواهی دفعی نیست، بلکه به صورت تدریجی و مرحله به مرحله قابل رخ دادن است؛ ثانیاً، استخلاف و ظهور از جمله امور اجتماعی‌ای هستند که افزون برداشتن یک سری الزامات و شرایط، در فرایند شکل‌گیری خود تابع تدریج و حرکت مرحله به مرحله‌اند. ثالثاً، حالا که همه امور جهان - از جمله ظهور و استخلاف - با شرایط خاص و با فرایند تدریج رخ می‌نمایند، در این فرایند هدف خواهی، و نیز نیل به غایت، عنصر صبر و مقاومت به عنوان عنصری بسیار تأثیرگذار، نقشی بی‌بدیل و خطیر دارد که لازم است منتظران و مستخلفان در مسیر رسیدن به جایگاه استخلاف و موعودگاه ظهور، از به‌کار گیری این عنصر غفلت نکرده و با دست‌مایه قرار دادن آن، فراز و فرود عصر غیبت را با سلامت و درایت طی کنند.

پنجم. استعانت و امداد طلبی

استعانت و امداد طلبی از خدا برای رسیدن به مقام استخلاف و نیل به روز موعود از جمله شاخصه‌های مهم انتظار یون و استخلافیون است؛ چنان‌که حضرت موسی ع به قوم خود - که برای فائق آمدن بر فرعون و رسیدن به حاکمیت و استخلاف تلاش می‌کنند - می‌گوید:

از خدا یاری جویید و پایداری ورزید، که زمین از آن خداست؛ آن را به هر کس از

بندگان‌ش که بخواهد می‌دهد. (اعراف: ۱۲۸)

پیش‌تر گفتیم که سنت امداد، یکی از سنت‌های قطعی و دائمی خداست. امام صادق علیه السلام درباره امداد رسانی خداوند به منتظران واقعی ظهور می‌فرماید:

فَإِذَا جَاءَ أَمْرُنَا نَزَعَ الْحَوْفَ مِنْ قُلُوبِ شِيعَتِنَا وَأَسْكَنَهُ قُلُوبَ عَدُوِّنَا فَأَحَدَهُمْ أَمْصَى مِنْ سِنَانٍ وَأَجْرًا مِنْ لَيْثٍ؛ (راوندی، ۱۴۰۹: ج ۲، ۸۴۰)

در هنگامه ظهور، خداوند ترس را از دل‌های شیعیان ما برمی‌دارد و در دل دشمنانمان جای می‌دهد. پس هر یک از آنان بزان تر از سرنیزه و دلیرتر از شیر خواهد بود.

امداد رسانی الهی در همه اعصار غیبت - که محیط شکوفاهی و بالندگی استخلاف است - جاری و ساری است؛ اما در هنگامه ظهور که زمان به بار نشستن انتظار و پیاده‌سازی استخلاف است، نزول امدادهای الهی بر منتظران و مستخلفان واقعی نمود بیشتری پیدا می‌کند. این امداد الهی یک بار در قالب نزول فرشتگان و ملائک برای تقویت روحیه و تشجیع منتظران نازل می‌شود و بار دیگر در قالب ایجاد رعب و وحشت در قلوب دشمنان و ایجاد اطمینان و اعتماد در قلوب مؤمنان بروز می‌کند؛ آن‌گاه در قالب رجعت انسان‌های مؤمن و انبیا خودنمایی می‌کند.

د) وظیفه مهم منتظران

استخلافیون در مسیر رسیدن به جایگاه و مقام استخلاف، دو وظیفه دارند؛ اولین وظیفه و رسالت، قدم گذاشتن در این مسیر است و دومین آن، استمرار و بقا در این مسیر. منتظران واقعی علاوه بر آغازگری استخلاف، تداوم و استمرار آن تا رسیدن به کمال و نهایتش را نیز به عهده دارند. به بیان دیگر، نقش منتظران در پیدایش و تداوم استخلاف، هم نقش علت محدثه است و هم نقش علت مبقیه. در علت محدثه - که پیدایش استخلاف رقم می‌خورد - منتظران با اعتقاد و باورداشت قوی پا در این عرصه گذاشته و با دست‌مایه قرار دادن معرفت و شناخت در این وادی قرار می‌گیرند. اما در علت مبقیه، نقش و رسالت منتظران سنگین‌تر و مهم‌تر است؛ زیرا این یک قاعده کلی است که همیشه ورود به یک عرصه راحت‌تر از ماندگاری در آن است. بر این اساس، منتظران در تداوم و استمرار مسیر استخلاف، وظیفه‌ای سنگین‌تر دارند. بنابراین، اگر منتظران بخواهند در مسیر استخلاف، قوام و استواری داشته باشند، باید علاوه بر شاخصه‌های علت محدثه استخلاف، به شاخصه‌های علت مبقیه آن نیز مجهز باشند؛ یعنی باید در این مسیر علاوه بر اعتقاد و معرفت کامل، به شاخصه‌هایی نظیر ایمان، عمل

صالح، صبر و تقوا مزین شوند و در حفظ و صیانت آن‌ها از سنت استعانت و امداد غفلت نکرده و به کمک و مدد الهی امید داشته باشند.

هـ) فلسفه غیبت، توجیه‌گر استخلاف

استخلاف واقعی یعنی انتظار واقعی، و مستخلفان راستین یعنی منتظران راستین. استخلاف نیز همچون انتظار در فضای غیبت بازآوری و تفسیر می‌شود و به مانند انتظار، در تحقق خود وابسته به یک سری شرایط و بسترهاست. محیط و فضایی که زمینه‌ساز تحقق استخلاف و انتظار و شرایط آن‌هاست، مقوله غیبت است. بر این اساس گفته می‌شود غیبت، توجیه‌گر استخلاف است؛ یعنی وقتی به تحلیل و تبیین واژه استخلاف و به مفهوم‌شناسی اصطلاحی آن می‌پردازیم و آن را در منظومه مهدویت، با آموزه‌ها و مباحث مهدویت مورد تطبیق و ارزیابی قرار می‌دهیم، می‌بینیم مقوله استخلاف بیشتر با آموزه غیبت و فلسفه غیبت همخوانی و هم‌نوایی دارد. از این رو نتیجه گرفته می‌شود که استخلاف و شرایط آن، بیشتر با انتظار و شرایطش هم‌خوانی دارد و هر دوی آن‌ها در فضای غیبت به بالندگی و شکوفایی لازم رسیده و مسیر حرکت و تکاملشان با مقوله غیبت و فلسفه آن توجیه می‌شوند. از آن‌جا که رخداد غیبت به امر و اراده خدا رقم خورده و با تدبیر و حکمت الهی توجیه می‌شود، نمی‌توان آن را به بیهودگی و بی‌فایده‌گی متهم کرد، چنان‌که امام صادق علیه السلام می‌فرماید:

إِنَّ هَذَا الْأَمْرَ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ تَعَالَى وَ سِرٌّ مِنْ سِرِّ اللَّهِ وَ غَيْبٌ مِنْ غَيْبِ اللَّهِ وَ مَتَى عَلِمْنَا أَنَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ حَكِيمٌ صَدَقْنَا بِأَنَّ أَعْمَالَهُ كُلَّهَا حِكْمَةٌ وَإِنْ كَانَ وَجْهَهَا غَيْرَ مُنْكَشِفٍ؛ (صدوق، ۱۳۹۵: ج ۲، ۴۸۲)

این امر [غیبت]، امری از امور الهی و سزای از اسرار خدا و غیبی از غیوب پروردگار است و چون دانستیم که خدای تعالی حکیم است، تصدیق می‌کنیم که همه افعال او حکیمانه است، اگرچه وجه آن آشکار نباشد.

حال که غیبت مبرا از اتهام بی‌فایده‌گی و بیهودگی است، پس دارای فواید و منافع بسیاری است که از آن به فلسفه و حکمت غیبت یاد می‌کنند. استخلاف و تحقق شرایط آن از جمله همین فواید و منافی است که در دوران غیبت باور شده و به شکوفایی و بالندگی لازم می‌رسد.

و) رابطه فلسفه غیبت با استخلاف

فلسفه غیبت همان چرایی غیبت است و چرایی غیبت، پرسش از عوامل پیدایش غیبت است؛ یعنی چه عوامل و بستریابی دست به دست هم داده‌اند تا غیبت به وقوع بپیوندد؟

حال چه از عوامل و بسترهای پیدایشی غیبت آگاه باشیم و چه نباشیم، به اصل این مسئله اعتقاد داریم که رخداد غیبت، پدیده‌ای هدفمند و حکیمانه است؛ زیرا اصل رخداد غیبت بر اساس تدبیر و حکمت بالغه الهی صورت گرفته و هر چیزی که با این رویکرد توجیه شود، حتماً حکیمانه و دارای هدف و غایت خواهد بود. بی‌گمان بر ایند و غایت کلی فلسفه و حکمت غیبت و عوامل پیش‌آورنده آن - هرچه که باشند - منفعت‌رسانی به بشر و جوامع بشری است. در تبیین چرایی غیبت، حضرات معصومین علیهم‌السلام ابتدا فلسفه و حکمت غیبت را از امور غیبی و سری دانسته و مردم را از پرس‌وجو درباره آن نهی کرده‌اند (همو)؛ ولی در ادامه در برخی از روایات به مواردی از آن‌ها همچون حفظ جان امام، قدرشناسی مردم، بیعت نکردن با ظالمان، تلخیص و آزمایش مردم، معرفت نداشتن به امام و... اشاره کرده و آن‌ها را از جمله عوامل غیبت‌آفرین دانسته‌اند.

آری، همه این عوامل در نگاهی کلی و خلاصه‌وار، تنها به یک عامل که همان «آمادگی نداشتن مردم» است، بازمی‌گردد؛ یعنی وقتی که مردم آمادگی کامل و فراگیر نداشته باشند: ۱. جان امام به مخاطره می‌افتد؛ ۲. قدر و منزلت او در جامعه ناشناخته می‌ماند؛ ۳. مردم از پس امتحان و آزمایش الهی موفق بیرون نمی‌آیند؛ ۴. مردم از نظر ایمان و تقوا تلخیص نمی‌شوند. ۳ اما برعکس، وقتی شاخصه «آمادگی» در میان مردم به حد نصاب رسید و به صورت فراگیر و همه‌جانبه در جامعه نهادینه شد، به طور قهری همه این موارد منفی، تبدیل به وضعیت مثبت شده و به شکل عوامل مؤثر نقش ایفا می‌کنند. طبیعتاً دیگر در این جامعه جان امام در خطر نیست. همه مردم قدر و منزلت او را دانسته و از امتحان و آزمایش الهی موفق بیرون می‌آیند و از نظر ایمان و تقوا تلخیص شده و با آمادگی کامل به سوی ظهور، استخلاف و حکومت جهانی گام برمی‌دارند.

درباره رابطه میان عوامل غیبت و استخلاف باید گفته شود که استخلاف همان آمادگی کامل و آمادگی کامل عبارت اخراج استخلاف است؛ زیرا استخلاف، جایگاه و مقامی است که

۱. عن زُرَّارَةَ قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: إِنَّ لِقَائِمِ عليه السلام غَيْبَةَ قَبْلَ أَنْ يَقُومَ. قُلْتُ: وَ لِمَ؟ قَالَ: إِنَّهُ يَخَافُ وَ أَوْمَأَ يَبْدُوهُ إِلَى بَطْنِهِ، يَعْنِي الْقَتْلَ. (کلینی، ۱۳۶۲: ج ۱، ۳۲۸)

۲. امام موسی کاظم عليه السلام می‌فرماید: إِنَّهُ لَا بُدَّ لِصَاحِبِ هَذَا الْأَمْرِ مِنْ غَيْبَةٍ حَتَّى يَرْجِعَ عَنْ هَذَا الْأَمْرِ مَنْ كَانَ يَقُولُ بِهِ إِنَّمَا هِيَ مِخْتَنَةٌ مِنَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ امْتَحَنَ بِهَا خَلْقَهُ. (صدوق، بی‌تا: ج ۱، ۲۴۴)

۳. امام صادق عليه السلام فرمود: كَيْفَ أَنْتُمْ إِذَا بَقِيْتُمْ بِإِمَامٍ هُدَى وَ لَا عِلْمَ بَيْنَكُمْ مِنْ بَعْضِ فَعِنْدَ ذَلِكَ تُمَيِّزُونَ وَ تُمَخِّصُونَ وَ تَعَزِّبُونَ.

از امام باقر عليه السلام نیز از زمان ظهور می‌پرسند؛ حضرت در پاسخ می‌فرماید: هَيْهَاتَ هَيْهَاتَ! لَا يَكُونُ فَرَجَنَا حَتَّى تَعَزِّبُوا ثُمَّ تَعَزِّبُوا ثُمَّ تَعَزِّبُوا يَقُولُهَا ثَلَاثًا حَتَّى يَذْهَبَ الْكِبْرُ وَ يَبْقَى الصُّفُو. (نعمانی، ۱۳۹۷: ۳۳۹)

منتظران با آراستگی به شاخصه‌هایی همچون ایمان، تقوا، صبر، استعانت، عمل صالح و... می‌توانند به آن بار یابند. بی‌تردید این باریافتگی، همراه با شاخصه‌های مورد نظر، مفهومی جز آمادگی ندارد. بر این اساس، با رویکرد سلسله‌مراتبی چنین می‌توان نتیجه گرفت که هرگاه استخلاف با شرایط خودش در جامعه منتظران تحقق پیدا کرد - یعنی در واقع آمادگی کامل در آن جامعه حاصل شده است - و وقتی جامعه به حصول آمادگی کامل و مطلوب رسید - یعنی مردم قدرشناس امام بوده و از امتحان و آزمایش الهی سربلند بیرون آمده و از نظر ایمان تلخیص و غربال شدند - دیگر در این جامعه جان امام به مخاطره نمی‌افتد. بنابراین چنین جامعه‌ای با این شاخصه‌ها لیاقت و شایستگی ظهور را دارد.

۵. حکمت و استخلاف

سنت استخلاف از راه‌های گوناگون و با براهین مختلف مستدل و توجیه می‌شود. طریق توجیهی و براهانی استخلاف یک بار از طریق نقل دنبال می‌شود، چنان‌که بیان گذشت. در این فرض، آیات و روایات پرشماری مورد استناد قرار گرفته که علاوه بر اثبات اصل استخلاف به اثبات شرایط و جزئیات آن نیز مبادرت می‌شود. در کنار طریق نقل و دلایل آن، طریق عقل و براهین عقلی قرار دارد که به صورت کلی، تنها به اصل استخلاف و توجیه آن نظر می‌دهد. در این جا به یکی از مؤلفه‌های عقل محور به نام براهان حکمت - یعنی حکمت الهی، که با ادله و قواعد عقلی، به توجیه و تبیین استخلاف می‌پردازد - خواهیم پرداخت.

الف) حکمت الهی، ضرورت بخش استخلاف

حکمت الهی که یکی از مؤلفه‌های عقل عملی است، در حیطه حکمت عملی بازشناسی می‌شود و دارای انگاره‌هایی همچون هدفمندی، مصلحت، دقت و اتقان بوده که این انگاره‌ها در واقع از شاخصه‌های آفرینش - که فعل الهی است - به شمار می‌روند و به نوعی عهده‌دار توجیه اصل استخلاف و ضرورت آن هستند، به گونه‌ای که از مقوله حکمت الهی و مؤلفه‌های آن، استخلاف و ضرورت آن استنتاج می‌شود.

برهان حکمت و مؤلفه‌های آن - که برای تبیین و تثبیت استخلاف مطرح می‌شوند - بیشتر با رویکرد اجتماعی توجیه پذیر است؛ زیرا ابتدا استخلاف با شاخصه‌هایش (ایمان، تقوا، صبر، استعانت و...) به عنوان مؤلفه‌های فردی مطرح بوده و تک تک منتظران، با رسالت و وظیفه‌ای که دارند، ملزم به احیا و پیاده‌سازی آن‌ها در خویش‌شان هستند. آری، اشاعه استخلاف با شاخصه‌هایش - که هنوز در جامعه فراگیر نشده و در همه سطوح و اقشار مردم ترویج و

نهادینه نگردیده است - درگستره پوششی محدود با آثار و ثمره‌ای اندک و ناچیز خودنمایی می‌کند. اما استخلاف و شاخصه‌های آن با رویکرد اجتماعی - که در واقع از استخلاف فردی و محدود سرچشمه می‌گیرد - در فرایندی تکاملی با تلاش و کوشش منتظران، در جامعه اشاعه و ترویج شده و به صورت یک فرهنگ غالب اجتماعی در میان آنان نهادینه می‌شود. ثمره‌ای که این نوع استخلاف به بار می‌آورد، اولاً ثمره‌ای جهانی است؛ ثانیاً، نشان از آمادگی کامل مردم دارد و ثالثاً به اذن الهی، فوریت و قطعیت تحقق ظهور را به همراه دارد. بنابراین استخلافی که در این جا مطرح است و با برهان حکمت، توجیه و تبیین می‌شود، استخلاف با رویکرد اجتماعی است.

ب) حکمت الهی و هدفمندی آفرینش

بر اساس حکمت الهی، در جهان آفرینش همه موجودات به‌ویژه انسان، دارای هدف و غایت هستند. در واقع هدف و غایت کمال و منتهی‌الیه سیر حرکت موجودات بوده و علت غایی و انگیزه برای رسیدن به آن جایگاه مطلوب است. بنابراین، از جمله انگاره‌های مهم در مباحث حکمت الهی، بحث غایتمندی و هدفداری همه موجودات است. هدفمندی در آفرینش انسان به عنوان یک موجود برتر - که در عالم آفرینش در سلسله مراتب وجود دارای جایگاه و منزلت والایی است - نمود و بروز بیشتری دارد و چون انسان از نظر ماهیت و هویت دارای دو ساحت فردی و اجتماعی است، هدفداری او نیز در دو ساحت قابل توجیه و تبیین است.

در حوزه انسان‌شناسی، انسان با توجه به بعد فطری خود، موجودی اجتماعی است؛ یعنی هویت و ساختار اولیه انسان و خواسته‌ها و گرایش‌های درونی او بیشتر با تراز مؤلفه‌های اجتماعی تنظیم شده است (جوادی آملی، ۱۳۸۹ ج: ۴۴). به بیان دیگر، انسان با رویکرد اجتماعی دارای یک سلسله عواطف و غرایزی مانند حس تعاون، نوع‌دوستی، عدالت، ایثار و... است که تنها در جامعه بارور و شکوفا می‌شود.

شهید مطهری، تفاوت انسان با موجودات دیگر را چنین تشریح می‌کند:

انسان با موجودات دیگر این فرق را دارد که تمام استعدادات کامنه (پنهان) در نیت و حیوان در حال انفراد نیز به فعلیت می‌رسد؛ آن‌چه در استعداد یک گل هست - از رشد کردن و تخم دادن و گل دادن و عطر دادن - تحت تأثیر عوامل طبیعت از آب و خاک و هوا و نور و حرارت ظهور می‌کند و به فعلیت می‌رسد؛ وجود سایر گل‌ها در بروز استعدادهای این گل تأثیری ندارد و عاملی به شمار نمی‌رود. و همچنین است یک حیوان (یک اسب)، اما انسان این‌طور نیست؛ یک سلسله استعدادها در انسان هست

که فقط عامل‌های انسانی و اجتماعی موجب به ظهور رسیدن و تحقق یافتن آن استعدادات است. تمام استعدادات انسانی انسان - که مابه‌الامتیاز وی از حیوان است، از قبیل عالم شدن و تخلُّق به فضایل اخلاقی و اقسام هنرها و صنایع و وضع قوانین و مقررات و بالأخره آن‌چه «تمدن» نامیده می‌شود، تمام این‌ها - اموری است و سرمایه‌هایی است که تنها در زمینه زندگی اجتماعی به وجود می‌آید. سایر جاندارها اگر فرضاً در یک جا گرد [آورده] شوند، نمی‌توانند آثاری که «تمدن» نامیده می‌شود به وجود بیاورند؛ زیرا فاقد این استعدادات هستند، و اما انسان اگر تنها زندگی کند نمی‌تواند این آثار را به وجود بیاورد؛ زیرا عامل محرک استعداد و تحقق بخش امکانات انسانی، طبیعت نیست، بلکه عامل‌های اجتماعی و انسانی است؛ و از جنبه فلسفی نمی‌توان پذیرفت که استعداد‌های انسانی به انسان‌ها احتیاج داشته باشد، اما عواطفی که مبین و عامل به فعلیت رساندن است نباشد. پس انسان مدنی بالطبع است، به این معنی که در طبیعت طوری آفریده شده است که امکانات و استعدادات وی جز در زندگی اجتماعی به فعلیت نمی‌رسد، و به عبارت دیگر، کمالاتی که بالقوه در انسان هست تنها در زندگی اجتماعی امکان فعلیت دارند. (مطهری، ۱۳۶۹: ج ۷، ۱۲۱ - ۱۲۲)

بی‌تردید در صورت فرض عدم اجتماعی و مدنی بودن بشر، این نوع گرایش‌ها و عواطف در وجود او به خمودی و خاموشی گرایده و نظریه بیهودگی و بی‌هدفی آفرینش به منصف ظهور می‌رسد و این با حکمت و تدبیر الهی سازگاری ندارد. از جمله گرایش‌ها و خواسته‌های درونی همه انسان‌ها در طول تاریخ - که رویکرد اجتماعی داشته و در بسترهای اجتماعی بارور می‌شود - گرایش به روز موعود و حاکمیت و استخلاف انسان‌های مؤمن و مستضعف است. بر اساس حکمت الهی - که در واقع توجیه‌گر همه حرکت‌های تکاملی و غایت‌خواهی آفرینش و پاسخ‌گوی همه نیازهای کمال‌خواهی و تکاملی آن‌هاست - این خواسته و گرایش همگانی (استخلاف و ظهور) در فرجام تاریخ بشر به بار خواهد نشست.

در پایان، مطالب بالا به صورت استدلال ارائه می‌شود:

۱. حکمت به عنوان یکی از شاخصه‌های فعل الهی است؛
۲. خداوند در فعل خود، هدف و غرض دارد؛
۳. فعل الهی همان آفرینش موجودات و انسان است؛
۴. حکمت الهی در آفرینش به معنای اتقان، دقت و هدفمندی در آفریده‌هاست؛
۵. بر اساس حکمت الهی، همه موجودات به سوی غایت و هدف خود پیش رفته و به سرحد مطلوب می‌رسند؛

۶. انسان به عنوان آفریده الهی، دو ساحت فردی و اجتماعی دارد؛
۷. انسان در هر دو ساحت فردی و اجتماعی، دارای خواسته‌ها و گرایشاتی است؛
۸. خواسته‌ها و گرایش‌های فردی و اجتماعی از سوی خدا در وجود انسان نهادینه شده است؛
۹. استخلاف و ظهور، از جمله خواسته‌ها و گرایش‌های فطری - اجتماعی انسان به شمار می‌رود.
۱۰. بر اساس حکمت الهی، همه خواسته‌های فردی و اجتماعی انسان، ماب‌ازای خارجی دارند و برآورده می‌شوند.

بنابراین، استخلاف و ظهور، ضرورتاً در این دنیا به منصفه عمل می‌رسد؛ در غیر این صورت، یکی از خواسته‌های اجتماعی بشر بدون پاسخ رها شده و این با هدفمندی افعال الهی - که برهان حکمت، تداعی‌گران است - در تهافت و تعارض است. از این رو، حکمت و هدفمندی در آفرینش بشر، بر ضرورت استخلاف خاص دلالت دارد؛ زیرا اگر استخلاف - که غایت سیر تاریخی - اجتماعی بشر است - نباشد، حکمت و هدفمندی افعال خدا مورد سؤال قرار می‌گیرد. پس از طریق حکیم بودن خدا به هدفمندی تاریخ بشر پی می‌بریم و از این راه به ضرورت وجود استخلاف در فرجام تاریخ بشر خواهیم رسید.

نتیجه

استخلاف و مهدویت دو سنت الهی هستند که از دیرباز در میان مسلمانان مطرح بوده و از سوی همه گروه‌های اسلامی پذیرفته شده‌اند. در منابع اسلامی، آیات و روایات پرشماری در این باره وارد شده که هر کدام به عنوان سندی قوی، توجیه‌گر و تفسیرگران‌ها هستند. میان سنت استخلاف و سنت مهدویت رابطه‌ای محکم وجود دارد. این نوع رابطه، گاه رابطه‌ای یک‌سویه است که به نحوی تفاوت‌ها و تمایزهای استخلاف و مهدویت را بیان می‌کند و گاه رابطه‌ای دو‌سویه است که هم‌افقی و هم‌سطحی میان آن دو را تداعی می‌نماید. بنابراین، استخلاف و مهدویت به عنوان دو سنت الهی، علاوه بر تفاوت‌های ماهوی و ماهیتی دارای همپوشانی‌های کاربردی و کارکردی هستند؛ زیرا در بعد ماهیتی استخلاف برای مهدویت در نقش مبانی و اصول ظاهر می‌شود و مهدویت نیز به عنوان هدف، نقش بنا و غایت را ایفا می‌کند. همچنین در بعد هویتی، استخلاف تقدم رتبی از مهدویت دارد؛ زیرا تا استخلاف با شرایط ویژه در خارج تحقق وجودی پیدا نکند، مهدویت نیز به منصفه ظهور نخواهد رسید. بر

این اساس، استخلاف نقش ایجابی و فاعلی را برای مهدویت ایفا کرده و مهدویت با فضاسازی غیبت، نقش محیطی را برای استخلاف به انجام می‌رساند. اما در بعد همپوشانی کاربردی و کارکردی - که اشتراکات استخلاف و مهدویت را به تصویر می‌کشد - هر دو به عنوان سنت الهی، قطعی و تخلف‌ناپذیر هستند و در فرجام تاریخ بشریت به وقوع می‌پیوندند؛ هر دو کاربرد و کارکرد اجتماعی دارند و دو مقوله فراگیر، فرامذهب و فرادین به شمار می‌روند که افزون بر مستندات نقلی، خاستگاه عقلی و فطری دارند. بنابراین، ضرورت بخش استخلاف و مهدویت، افزون بر نقل - که متشکل از آیات، روایات و تاریخ است - عقل و قواعد عقل و فطرت و امورات فطری هستند.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

منابع

- ابن اثیر، عزالدین علی بن ابی‌الکرم، *النهاية*، بیروت، دارالفکر، ۱۴۱۸ق.
- ابن فارس، احمد بن فارس بن زکریا، *مقائیس اللغة*، قم، مکتب الاعلام الاسلامی، ۱۴۰۴ق.
- ابن منظور، محمد بن مکرم، *لسان العرب*، بیروت، داراحیاء التراث العربی، ۱۴۱۳ق.
- آلوسی، سید محمود، *روح المعانی*، بیروت، دارالکتب الاسلامیه، ۱۴۱۵ق.
- بحرانی، سید هاشم، *البرهان فی تفسیر القرآن*، تهران، بی‌نا، ۱۴۱۶ق.
- جوادی آملی، عبدالله، *ادب فنای مقربان*، تحقیق: محمد صفایی، قم، اسراء، چاپ هفتم، ۱۳۸۹الف.
- _____، *امام مهدی؛ موعود موجود*، تحقیق: سید محمد محسن مخبر، قم، اسراء، چاپ ششم، ۱۳۸۹ب.
- _____، *تفسیر تسنیم*، قم، اسراء، چاپ هشتم، ۱۳۸۸الف.
- _____، *جامعه در قرآن (تفسیر موضوعی قرآن)*، تحقیق: مصطفی خلیلی، قم، نشر اسراء، چاپ سوم، ۱۳۸۹ج.
- _____، *حق و تکلیف در اسلام*، تحقیق: مصطفی خلیلی، قم، نشر اسراء، چاپ سوم، ۱۳۸۸ب.
- حسکانی، عبیدالله بن عبدالله، *شواهد التنزیل لقواعد التفسیر*، تهران، مؤسسه طبع و نشر، ۱۴۱۱ق.
- خزاز قمی، علی، *کفایة الاثر*، قم، انتشارات بیدار، ۱۴۰۱ق.
- رازی، ابوالفتوح، *روض الجنان و روح الجنان*، مشهد، بنیاد پژوهش‌های اسلامی آستان قدس رضوی، ۱۴۰۸ق.
- رازی، ابوعبدالله فخرالدین محمد، *مفاتیح الغیب*، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۴۲۰ق.
- راغب اصفهانی، حسین بن محمد، *مفردات لألفاظ القرآن*، بیروت، دارالکتب الاسلامیه، ۱۴۱۲ق.
- راوندی، قطب‌الدین، *الخرائج والجرائح*، قم، مدرسه امام مهدی علیه السلام، ۱۴۰۹ق.
- زبیدی، سید محمد مرتضی، *تاج العروس فی شرح القاموس*، بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۴۲۸ق.
- صدر، سید محمد باقر، *سنت‌های تاریخ در قرآن*، ترجمه: جمال موسوی، قم، انتشارات اسلامی، بی‌تا.

- صدر، سيد محمد باقر، *المدرسة القرآنية*، تحقيق: المؤتمر العالمي للإمام الشهيد الصدر، قم، مركز الأبحاث والدراسات التخصصية للشهيد الصدر، ١٤٢١ق.
- صدوق، محمد بن علي بن بابويه، *علل الشرائع*، داوری، قم، بی تا.
- _____، *كمال الدين وتمام النعمة*، تهران، انتشارات اسلاميه، چاپ دوم، ١٣٩٥ق.
- _____، *من لا يحضره الفقيه*، قم، جامعه مدرسین، چاپ دوم، ١٤٠٤ق.
- صفی پور، عبدالرحيم، *منتهی الارب*، تهران، دانشگاه تهران، ١٣٨٨ش.
- طباطبائی، سيد محمد حسين، *الميزان فی تفسیر القرآن*، قم، جامعه مدرسین، چاپ پنجم، ١٤١٧ق.
- طبرسی، احمد بن علی، *الاحتجاج*، مشهد، نشر مرتضی، ١٤٠٣ق.
- طبرسی، فضل بن حسن، *جوامع الجامع*، تهران، دانشگاه تهران و حوزه علمیه قم، ١٣٧٧ش.
- _____، *مجمع البيان*، تهران، ناصر خسرو، چاپ سوم، ١٣٧٢ش.
- طریحی، فخرالدين، *مجمع البحرين*، تهران، انتشارات مرتضی، ١٣٧٥ش.
- طوسی، محمد بن حسن، *التبيان فی تفسیر القرآن*، بيروت، دار احیاء التراث العربی، بی تا.
- _____، *عدة الاصول*، قم، مؤسسة آل البيت، ١٣٦١ش.
- عروسی حویزی، عبد علی بن جمعه، *نور الثقلین*، تحقيق: سيد هاشم رسولى محلاتی، قم، اسماعيلیان، ١٤١٥ق.
- فراهیدی، خليل بن احمد، *كتاب العين*، قم، نشر اسوه، ١٤١٤ق.
- قرشی، سيد علی اکبر، *قاموس قرآن*، تهران، دارالکتب الاسلاميه، چاپ ششم، ١٣٧١ش.
- قلعجی، محمد رواس، *معجم لغة الفقهاء*، بيروت، دارالنفائس، ١٤٠٨ق.
- قمی، علی بن ابراهيم، *تفسیر القمی*، تحقيق: سيد طيب موسوی جزایری، قم، دارالکتاب، چاپ چهارم، ١٣٦٧ش.
- قیومی، احمد المقری، *المصباح المنیر*، قم، دارالهجرة، ١٤٠٥ق.
- کلینی، محمد بن یعقوب، *الكافی*، تهران، اسلاميه، چاپ دوم، ١٣٦٢ش.
- مصباح یزدی، محمد تقی، *آموزش فلسفه*، تهران، سازمان تبلیغات اسلامی، چاپ پنجم، ١٣٧٢ش.
- _____، *جامعه و تاریخ از دیدگاه قرآن*، تهران، مرکز چاپ و نشر سازمان تبلیغات اسلامی، ١٣٦٨ش.

- مصطفوی، حسن، *التحقیق فی کلمات القرآن*، تهران، مؤسسه الطباعة و النشر، ۱۳۷۴ ش.
- مطهری، مرتضی، *مجموعه آثار*، تهران، انتشارات صدرا، ۱۳۶۹ ش.
- مکارم شیرازی، ناصر، *تفسیر نمونه*، تهران، دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۷۴ ش.
- نصر، سید حسین، *معرفت و معنویت*، ترجمه: انشاء الله رحمتی، تهران، انتشارات دفتر پژوهش و نشر سهروردی، ۱۳۸۰ ش.
- نعمانی، محمد بن ابراهیم، *کتاب الغیبه*، تهران، نشر صدوق، ۱۳۹۷ ق.





پروہشگاہ علوم انسانی و مطالعات فرہنگی
پرتال جامع علوم انسانی